

بااضافات و مزایای بیشتر

شمس جابوید

علی
حسین بن ا
علیه السلام

اثر : صالحی نجف آبادی



الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ

وَ أَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

(سورة توبة آیه ۲۰)

آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و با نیروهای مالی و انسانی خود در راه خدا پیکار نمودند نزد خدا درجه بزرگتری دارند و هم آنان کامیاب هستند.

اهداء کتاب:

چون این کتاب پرتوی از تجلیات روح بزرگ و آزاده حسین بن علی علیه السلام است هیچکس را سزاوارتر از خود آنحضرت ندیدم که این اثر ناچیز را بوی تقدیم نمایم.

تقدیم- بتوای سرور مجاهدان! که برای مقاومت در برابر دیکتاتوری و استبداد سیاه تا سرحد جانبازی، عاشقانه پیش رفتی.

تقدیم- بتوای سالار شهیدان! که بجرم طرفداری از اسلام و حمایت از انسانیت باشمشیر حکومت جنگ طلب و ضد اسلام یزید بن معاویه بخون خود غلطیدی.

تقدیم- بتوای فرشته آزادی و عدالت! که در برابر تجاوز نیروهای مسلح ابلیسی و قانون شکن تسلیم نگشتی و بخاطر امضاء نکردن حکومت ضد قرآن جباران، در پیش چشم خانوادهات بخاک و خون آغشته گشتی

پیشنهاد لازم الاجراء :

مسئله قیام امام حسین علیه السلام یکی از پیچیده ترین مسائل تاریخی اسلامی است. و علت این پیچیدگی، اختلافات و تعارضاتی است که در مدارك مربوط به این مسئله وجود دارد و بهمین جهت در تشخیص حقیقت این قیام نظرهای متضادی اظهار شده. و از طرفی چون عمل امام حجت است باید واقعیت نهضت آن حضرت شناخته شود تا مردم بتوانند از آن پیروی کنند. بنا بر این حرکت امام موضوع يك مسئله مهم فقهی و عملی است. و تا موضوع حکمی مشخص نشود عمل به آن حکم غیر ممکن است. از اینرو پیشنهاد می شود مسئله قیام سبط پیغمبر (ص) در حوزه های علمیه بهمان سبک در سهای عالی اجتهادی (خارج) از طرف علمای طراز اول مورد تحقیق قرار گیرد و محصول اجتهاد آنان منتشر شود تا بدینوسیله هم به این آشفتگی که در نوشته های نویسندگان و گفته های گویندگان وجود دارد خاتمه داده شود و هم مردم از سرگردانی نجات یابند و هم پیروی و بهره برداری از قیام عظیم امام میسر گردد.

آنچه شاگردان امام صادق علیه السلام نوشته اند:

بین کتابهایی که علمای اسلام درباره قیام امام حسین (ع) نوشته اند دو کتاب بنام «مقتل الحسین» وجود دارد که دو نفر از شاگردان برجسته امام جعفر صادق علیه السلام تألیف کرده اند و از پرمایه ترین کتابهای مقتل بشمار میرود. نویسنده این دو کتاب، یکی «لوط بن یحیی» معروف به «ابی مخنف» و دیگری «هشام بن محمد» معروف به «کلبی» است که هر دو از علمای قرن ۲ هجری بوده اند و نجاشی در رجال خود ص ۲۴۵ و ص ۳۳۹ شرح حال این دو عالم بزرگوار را با اسامی تألیفاتشان آورده است.

تاریخ طبری:

مطالبی را که تاریخ طبری در موضوع قیام امام حسین علیه السلام نوشته از دو کتاب نامبرده نقل کرده و طبری آنجا که مطالب تاریخی را از کتابهای دیگر نقل میکند مورد اعتماد علمای شیعه بوده و از اینرو مرحوم سید رضی قدس سره بعضی از مطالب نهج البلاغه را مانند کلمه ۳۷۳ از کلمات قصار از تاریخ طبری نقل کرده و مرحوم شیخ طوسی قدس سره در تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۴۰ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۴ به نقل طبری استناد کرده است. کتاب «شهید جاوید» هم از آن جهت به طبری اعتماد کرده که او مطالب مربوط بقیام سید الشهداء (ع) را از دو کتاب پرارزش تاریخی یعنی مقتل «لوط بن یحیی» و مقتل «هشام بن محمد» نقل کرده. پس آنچه در کتاب حاضر از تاریخ طبری نقل شده مطالبی است که دو نفر از شاگردان ممتاز حضرت صادق علیه السلام در موضوع قیام امام حسین علیه السلام نوشته اند.

جنبه ملکوتی امام :

پیغمبر و امام دارای دو جنبه هستند: ۱- جنبه ملکوتی ۲- جنبه بشری. از نظر جنبه ملکوتی دارای مقاماتی هستند که درک آن برای مردم عادی غیر ممکن است «وَصِحْبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى» آنان در دنیا با بدنهایی زیستند که جانهای آنها به جایگاه بلندی تعلق دارد. ولی از نظر جنبه بشری هم سطح مردم دیگر میخورند و مینوشند و مریض میشوند و میمیرند. و در این سطح است که بهره‌بری مردم میپردازند. در این کتاب قیام امام حسین علیه السلام بر اساس جنبه بشری و در سطح زندگی اجتماعی مورد بحث واقع شده تا حرکت آنحضرت بتواند سر مشق مردم دیگر باشد. بدیهی است وقتی که قیام امام از نظر جنبه بشری بررسی میشود نباید تصور شود که از جنبه ملکوتی حضرتش چیزی کم شده زیرا این نکته بر همه کس روشن است که بیت رسالت بوسیله جنبه الهی از خداوند کسب فیض میکند و بوسیله جنبه بشری با مردم انس میگیرد و فیض میبخشد چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید: «إِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ تَنَا»^۱. خداوند نعمت و وحی و دین را در درجه اول بپا خاندان رسالت

۱- نهج البلاغه کلمه ۱۴۷ از کلمات قصار و ارشاد مفید ص ۱۰۸

۲- نهج البلاغه نامه ۲۸

ارزانی داشت و مردم بعداً آنرا از ما آموختند و از فیض ما بهره‌مند شدند. و در پرتو همین جنبه الهی است که پیغمبر و امام دارای مقام عصمت و شفاعت هستند و با اذن خدا در کائنات تصرف میکنند چنانکه رسول اکرم (ص) به اذن خدا ماه را دو نیم کرد و این مقام بنام ولایت تکوینی خوانده میشود.

علم غیب امام :

باید دانست که خداوند عالم رشته‌های زیادی از علم غیب را به رسول اکرم (ص) تعلیم کرده و آنحضرت آن علوم را در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام گذاشته و علم غیب پیغمبر و امام بقدری دامنهدار است که احصای آن برای مردم عادی غیر ممکن است.

در روایات ما وارد شده که امام عالم بپاکان و مایکون و ماه و کائنات است^۱ و وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله یک میلیون باب علم به علی علیه السلام آموخت (خصال صدوق ص ۶۴۲ تا ۶۵۲) و وارد شده که همه علوم پیغمبران و ملائکه نزد ائمه علیهم السلام است^۲.

بنابراین ائمه اهل بیت (ع) علاوه بر علوم الهامی که دارند وارث علوم انبیاء و ملائکه و علوم خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم میباشند. امیر المؤمنین علیه السلام در همان زمان کودکی و آغاز رسالت پیغمبر

۱- کافی ج ۱ ص ۲۶۱ البته علوم اختصاصی خداوند از این کلی خارج

است.

۲- کافی ج ۱ ص ۲۵۵

اکرم (ص) نوروحی و رسالت را میدید و بوی نبوت را استشمام میکرد و آهنگ و نوائی از عالم ماوراء طبیعت میشنید و رسول خدا (ص) بوی میفرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ»^۱. تو میشنوی آنچه من میشنوم و می بینی آنچه من می بینم فقط فرقی که بین من و تو هست اینست که تو پیغمبر نیستی».

و نیز آنحضرت بیش از ششصد سال قبل از زمان مغولیه از خونریزیها و کشتارهای آنان و از وضع قیافهها و لباسها و اسبهای این گروه آدمکش خبر میدهد^۲.

امام حسین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیز دارای همان قوه قدسیه و همان احاطه علمی هستند که علی علیه السلام دارا بود. اساساً فکر و عقل ما آن توانائی را ندارد که به وسعت علم غیب امام پی ببرد. اگر خس میتواند به قعر دریا برسد فکرناچیز و عقل محدود ما هم میتواند به اندازه علم معصوم احاطه پیدا کند.

علم امام حسین (ع) بشهادت خود :

طبق روایات قطعی، رسول خدا (ص) قبلاً شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را پیشگوئی فرموده بود و خود امام حسین (ع) از همان زمان کودکی میدانست که سرانجام شهید خواهد شد.

این مطلب از مسلمات است. ولی آیا زمان شهادت آنحضرت هم بطور دقیق معلوم بود یا نه؟ در این مسئله بین علمای شیعه دو نظر وجود دارد:

۱- نهج البلاغه او اخر خطبه ۱۹۰

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۲۶

۱- يك نظر اینست که آنحضرت بطور سر بسته و اجمال میدانست سرانجام شهید خواهد شد ولی آیا این شهادت در همین سفر خواهد بود یا نه این مطلب روشن نبود^۱.

۲- نظر دیگر اینست که امام از همه جزئیات حوادث آینده و از اینکه در چه زمانی و در چه نقطه ای از زمین شهید خواهد شد آگاه بود و کوچکترین حادثه از حوادث مربوط به شهادت آنحضرت از نظرش مخفی نبود. نهایت اینکه این علم غیب امام برای وی ایجاد وظیفه نمیکرد بلکه وظیفه داشت طبق مجاری طبیعی و عادی عمل کند و مثلاً مسلم بن عقیل را برای گرفتن بیعت و تهیه نیرو به کوفه بفرستد و به استناد نامه اطمینان بخش وی بسوی کوفه حرکت کند و از بین راه برای مردم کوفه نامه بنویسد که من همین روزها وارد کوفه خواهم شد. همه اینها از نظر وظیفه ظاهری بود که آنحضرت مکلف بود انجام دهد با اینکه میدانست به کوفه نمیرسد و در کربلا شهید میشود. یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده اند :

« امام علیه السلام بموجب اخبار کثیره مقامی از قرب دارد که هر چه بخواهد به آن خدا میتواند بداند و از آن جمله است علم به تفصیل مرگ و شهادت خود با جمیع جزئیات آن ، و این مسئله هیچگونه محذوری از راه عقل ندارد و از راه شرع نیز روایاتی هست که هر يك از ائمه لوحی از جانب خدا دارد که وظائف خاصه وی در آن ثبت است ، و در عین حال

۱- این نظر از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم است که متن سخنان آنان در آخر همین کتاب از ص ۴۳۹ تا ۴۵۵ درج شده و گروهی از علمای معاصر نیز همین نظر را پذیرفته اند .

به حفظ ظواهر حال و راه و رسم متعارف زندگی مأموریت دارند^۱.
 و در جای دیگر فرموده اند: «این علم موهبتی امام (ع) اثری در
 اعمال او و ارتباطی با تکالیف خاصه او ندارد» (رساله بحثی کوتاه در باره
 علم امام ص ۹). و باز درباره اینکه امام (ع) با تغییر شرائط، روش خود
 را تغییر میداده و در هر مرحله ای تصمیم جدیدی میگرفته فرموده اند:
 «روش امام در خلال مدت قیام بحسب اختلاف اوضاع و احوال مختلف بوده»
 (رساله نامبرده ص ۲۹) و درص ۳۰ سخنی بدین مضمون فرموده اند که:
 گزارش مسلم بن عقیل اثبات میکرد اوضاع سیاسی مساعد و کوفه برای
 پذیرفتن امام آماده است و هنگامیکه سیدالشهداء علیه السلام بسوی کوفه
 رهسپار شد شرائط نهضت فراهم و عراق برای قیام آنحضرت مهیا بود^۲. و نیز
 درباره اینکه سیدالشهداء سلام الله علیه پس از دگرگون شدن اوضاع کوفه
 از فکر تسخیر عراق منصرف شده و حالت دفاعی بخود گرفته فرموده اند:
 «روش قیام و جنگ تهاجمی را بقیام دفاعی تبدیل فرمود»^۳ (رساله نامبرده،
 ص ۳۱). بدیهی است اینکه امام (ع) با تغییر اوضاع و احوال برنامه
 خود را تغییر میداده برای اینست که طبق مجاری طبیعی و علم عادی عمل
 میکرده زیرا اگر طبق علم غیب عمل میکرد تغییر برنامه معنی نداشت.

تألیف
 سید مرتضی

۱- این نظر از استاد علامه طباطبائی مدظله است که از روی خط معظم له

رونویس شد.

۲- این مطلب در همین کتاب از ص ۲۹ بیعد بطور کامل تشریح شده است.

۳- این مطلب در همین کتاب از ص ۲۲۵ بیعد تشریح شده است.

توجه :

معلوم شد که طرفداران نظر ۱- و ۲- هر دو گروه اتفاق دارند که
 امام حسین (ع) وظیفه داشته است طبق موازین عادی عمل کند. بنابراین
 قیام آنحضرت نیز باید بر اساس موازین عادی بررسی شود، از اینرو کتاب
 حاضر نهضت عظیم حسین بن علی علیه السلام را از نظر مجاری عادی و با
 صرف نظر از علم غیب امام بررسی کرده تا هم طبق اتفاق هر دو گروه از علماء
 رفتار کرده باشد و هم عمل سبط پیغمبر (ص) بتواند سر مشق مردم دیگر
 واقع گردد.

مقدمه :

بین کسانی که درباره قیام مقدس امام حسین علیه السلام و برنامه آنحضرت نظر داده اند گروههای گوناگونی وجود دارند که نظرهای گوناگونی داده اند :

۱- گروهی گفته اند : برنامه امام این بود که خود و خانواده و کمی از یاران برگزیده اش را به کربلا ببرد که خود و یارانش کشته شوند و خانواده اش به اسیری بروند تا از این راه حکومت بنی امیه رسوا شود و بدینوسیله اسلام زنده گردد^۱ .

بعضی دیگر میگویند امام میخواست خود را به کشتن بدهد تا بزرگترین پاداش را از خداوند دریافت کند و به بالاترین درجات سعادت برسد^۲

۳- برخی هم میگویند: قیام امام دو وجه داشته و وجه ظاهر و وجه باطن. از نظر وجه ظاهر چنین مینمود که میخواهد در کوفه تشکیل

۱- مقدمه بررسی تاریخ عاشورا ص ۳۳ و گفتار عاشوراء ص ۲۹ و ۱۵۴

چاپ ۱۳۴۶

۲- لهوف ص ۲۳. صاحب لهوف آیه «واقتلوا انفسکم» را برای تأیید

ادعای خود آورده است .

حکومت بدهد و با قدرت حکومت، اسلام را زنده کند ولی از نظر وجه باطن میدانست به کوفه نمیرسد و در کربلا شهید میشود.

۴- یک گروه با انصاف از اهل سنت قیام آنحضرت را یک قیام اصلاحی غیر قابل اجتناب در مورد حکومت اسلامی دانسته و حرکت فرزند پیغمبر را تا سرحد اعجاب تقدیس کرده اند^۱.

۵- گروه دیگری از اهل سنت به حرکت امام با چشم انتقاد نگریسته و گفته اند: جنبش حسین بن علی (ع) یک شورش ابتدائی حساب نشده بود که لازم بود حکومت وقت برای حفظ نظم و آرامش آنرا سرکوب کند^۱. این گروه در این باره حدیثی از رسول خدا (ص) بدینصورت نقل میکنند که: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُوَ جَمِيعٌ فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ إِنَّا مِنْ تَأَنِّهِ» کسی که بخواهد میان امت اسلامی تفرقه بیندازد با شمشیر سرکوبش کنید هر کس میخواهد باشد^۲. اینان حدیث مزبور را با قیام امام حسین علیه السلام تطبیق میکنند^۳.

نظر فراموش شده:

۶- نظر دیگری در حدود ده قرن پیش از طرف بزرگان علمای شیعه درباره قیام امام (ع) اظهار شده که در این اواخر تقریباً فراموش گشته و کمتر به آن توجه میشود. این نظر از سخنان علمای بزرگی چون شیخ

۱- عباس محمود عقاد و عبدالله علائی مصری از این گروهند.

۲- العواصم من القواصم ص ۲۳۲

۳- این حدیث اگر معمول نباشد با طغیان یاغیان سرکشی چون معاویه

و یزید قابل انطباق است نه با قیام حسین بن علی علیه السلام.

مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم استفاده میشود.

این علمای بزرگ شیعه که از پایه گذاران اسلوب علمی و اجتهادی در فقه و اصول و تفسیر و کلام بشمار میروند چون به زمان ائمه معصومین سلام الله علیهم نزدیک تر بوده و دارای روش تحقیقی و اجتهادی در علوم اسلامی میباشند بیشتر و بهتر میتوانند درباره قیام مقدس حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه به بررسی بپردازند و برنامه آنحضرت را بصورتی بی پیرایه تر و خالص تر درک و تشریح نمایند.

از این جهت در این کتاب نظر این دانشمندان بزرگ بیشتر مورد توجه واقع شده بلکه میتوان گفت: قسمت اعظم کتاب همین نظر را تشریح کرده و توضیح داده است (متن نظر این علمای بزرگ در همین کتاب از ص ۴۳۹ بعد درج شده است).

نتیجه بررسیها :

از مجموع بررسیهایی که در این کتاب شده این نتیجه بدست میآید که حرکت سیدالشهداء سلام الله علیه علاوه بر جنبه الهی و آسمانی که دارد از نظر سنتهای عقل و قوانین اجتماعی نیز حرکتی عاقلانه و ضروری و غیر قابل اجتناب بوده و اگر از جنبه امامت آنحضرت هم صرف نظر شود نهضت وی از دیدگاه یک سیاستمدار ورزیده و بافراست نیز خردمندانه ترین و واقع بینانه ترین نهضت بشمار میرود .

و نیز اصول کلی این جنبش مثل قواعد ریاضی برای همیشه تازه و زنده و قابل پیروی است و از این جهت تاریخ قیام حسین بن علی علیه السلام از باارزش ترین مباحثی است که سزاوار است برای درس گرفتن از آن، مورد

بررسی و تحقیق قرار گیرد. از اینرو در این کتاب قیام امام از مجرای کارهای عقلانی و مجاری طبیعی بررسی شده تا مکتب زنده و ارزنده آنحضرت دیگران را نیز رهبری نماید و جوانمردان آزاده بتوانند از جنبش آموزنده پیشوای مجاهدان درس بگیرند و طبق آن عمل نمایند زیرا همانطور که بحکم آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق مردم است عمل امام نیز سرمشق و راهنمای مردم است چنانکه خود امام حسین فرمود: «لَكُمْ فِي أُسْوَةٍ» در این مبارزه عمل من سرمشق شماست . بنابراین مسلمانان باید برنامه عملی آنحضرت را بطور صحیح درک کنند و از آن پیروی نمایند.

ضمناً تذکر این نکته لازم است که چون یکی از اهداف این کتاب جوابگوئی به گفته های بعضی از اهل سنت و خاورشناسان بوده مطالب آن طوری بیان شده که بتواند جوابگوی آنان باشد.

ناگفته نماند که در این کتاب گاهی دلیلهای روشن تاریخی نگارنده را به راهی برده که به پیروی از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم برخلاف بعضی از مطالبی که از قرن ۷ هجری بعد بین مردم مشهور شده نظر داده است .

از صاحب نظرانی که مطالبی را برخلاف آنچه تا حال فکر میکرده اند در این کتاب میخوانند انتظار میرود آن مطالب را با دقت بیشتری بخوانند آنگاه اگر نقاط ضعفی در آن یافتند نگارنده را آگاه سازند تا از نظر صائب آنان برای رفع نواقص کتاب استفاده شود.

ضمناً یادآوری این نکته مناسب است که مطالب این کتاب در طول

قریب هفت سال در هر فرصت مناسبی یادداشت و جمع آوری شده و بتدریج تنظیم گشته است. و بعضی از مطالب حساس آن با افراد صاحب نظر مورد بحث واقع شده و بعداً کتاب در معرض مطالعه چند نفر از علمای قم و تهران و تبریز در آمده و هر يك نظر خود را در موضوعات مختلف آن اظهار داشته اند و همین برخورد انظار و افکار مختلف به روشن شدن مطالب کتاب کمک کرده است.

از اینرو، تشکرات صمیمانه خود را به دانشمندی که از بذل وقت و فکر خود در این راه دریغ نکرده اند تقدیم میداریم.

و چون شخصیت عظیم و عالمگیر حسین بن علی علیه السلام و چراغ پرفروغی که در راه انسانیت روشن ساخته، ابدی و جاویدان است مناسب دیدم نام این کتاب را «شهید جاوید» بگذارم. درود جاویدان ما بر روح پرشکوه تو، ای «شهید جاوید»!

ایران - قم $\frac{5 \text{ شهریور } 1350}{5 \text{ رجب } 1391}$ نعمت الله صالحی نجف آبادی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تفصیل

مشخص

تفصیل

تفصیل

سرآغاز :

نام حسین بن علی علیه السلام همراه بایک فاجعه خونین و یک سلسله حوادث دلخراش است که دور نمای و حشمتناک آن، قلب را می لرزاند و وجدان را ناراحت میکند و حس کنجکاوی انسان را بر میانگیزد که در باره این حادثه غم انگیز به بررسی و تحقیق پردازد و از علل و عوامل و سایر جهات مربوط بآن جستجو نماید .

اگر از دریچه چشم یک فرد شیعه ساده باین حادثه نگاه کنیم ممکن

است بایک جمله کوتاه به بحث و گفتگو خاتمه دهیم و مثلاً بگوئیم :
حسین بن علی (ع) امام بود و وظیفه مخصوصی داشت که بآن عمل
کرد و جای هیچگونه بحث و گفتگو و چون و چرا نیست .

ولی اگر بخواهیم بحث و تحقیق تاریخی بکنیم و این حادثه را نیز
مثل سایر حوادث تاریخی تجزیه و تحلیل نمائیم باید با توجه به متون اصلی
تاریخ و به کمک عقل و منطق به کنجکاو و بررسی پردازیم .

در این کتاب بطریق دوم بحث شده و بررسی و تحقیق - بر اساس منطق
و استدلال - درباره نهضت تاریخی امام حسین (ع) دنبال گشته ، زیرا اگر بحث ،
جنبه تحقیق تاریخی داشته باشد و این جنبش عظیم از نظر تاریخ ، تجزیه
و تحلیل شود فائده آن عمومی تر خواهد بود و مردم غیر شیعه نیز بمطالعه آن ،
رغبت خواهند کرد .

و برای تحقیق کامل در این موضوع لازم است در چند بخش گفتگو

شود :

۱- درباره علل و عوامل قیام امام حسین (ع) .

۲- ماهیت قیام .

۳- مراحل قیام .

۴- هدف قیام .

۵- نتایج و آثار .

بخش اول

علل قیام:

بدیهی است برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود، قبل از هر چیز وجود رهبر لایقی لازم است که در پرتو لیاقت و محبوبیت خویش برای این کار اقدام کند، و لایق‌ترین شخصیتی که مورد احترام دوست و دشمن است و حقاً او باید در این موقع حساس با در دست گرفتن قدرت خلافت، جهان اسلام را از این وضع پریشان نجات دهد، حسین بن علی (ع) است. محیط سیاسی اسلام تشنه قیام و اقدام او است، و روح بزرگ و اصلاح طلب امام هم پیش از وقت، منتظر فرصت بود^۱ که پس از مرگ معاویه اگر شرائط، مساعد باشد اصلاحات وسیعی را در زمینه تشکیل حکومت و سایر شئون حیاتی مسلمانان شروع کند و از کشور اسیر و ضربت خورده اسلام، کشوری آزاد و آباد بسازد و چنانکه آرزوی مردم عدالتخواه است جهان اسلام را بسوی تکامل مادی و معنوی رهبری نماید. این بود محیط سیاست اسلام، و این بود موقع امام حسین (ع)، و این بود آرزوی مردم.

ولسی پیش از آنکه از طرف امام حسین (ع) و سایر مردم برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود، قیام و اقدامی بشود حکومت یزید پیشدستی کرد و برای جلوگیری از هرگونه جنبش اصلاحی، حسین بن علی و چند نفر از شخصیت‌های دیگر را تحت فشار قرارداد که بایزید بیعت کنند و حکومت او را برسمیت بشناسند^۲.

۱- پس از وفات حضرت مجتبی (ع) شیعیان عراق از امام حسین (ع) دعوت کردند که بر ضد معاویه قیام کند. امام جواب داد: بین ما و معاویه پیمان صلحی استوار است و من آنرا نمی‌شکنم، پس آنگاه که معاویه بمیرد درباره قیام فکری خواهم کرد. (ارشاد مفید، ص ۱۷۹)

۲- ارشاد، ص ۱۷۹ و ۱۸۰

امام حسین (ع) و محیط سیاسی اسلام :

حکومت عدالت‌کش معاویه بن ابی سفیان بامرگ وی پایان رسیده و یزید بن معاویه هنوز جای پای خود را محکم نکرده و بهترین فرصت پیش آمده است که مردم آزادینخواه، نیروهای خود را متشکل کنند و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگردانند و در پرتو قدرت خلافت، اجتماع ناسالم و رنجوری را که زیر ضربات شلاق حکومت ضد اسلام معاویه چون بیمار محتضری شده است از چنگال اهریمن ظلم برهانند.

حکومت یزید با تکای قدرت سر نیزه خود از امام خواسته است که قبل از هر چیز، خلافت فرزند معاویه را برسمیت بشناسد و تسلیم بی قید و شرط وی گردد و درباره این مطلب بقدری پافشاری و سختگیری کرد که حسین بن علی (ع) در معرض خطر بازداشت و شاید هم کشته شدن قرار گرفت و قیام خود را از همینجا شروع کرد.

پس قیام امام با تهاجم حکومت یزید شروع شده است.

ما در بخش اول باید علل و عوامل قیام امام را بطور کامل توضیح دهیم و چون قیام آنحضرت، با تهاجم حکومت شروع شد و امام برای پذیرفتن خلافت یزید بسختی مقاومت کرد و بعد از آن حضرتش برای تشکیل حکومت اقدام کرد باید در این بخش درباره سه موضوع گفتگو کنیم:

۱- چرا حکومت یزید تا این حد فشار آورد که از امام حسین (ع)

برای یزید بیعت بگیرد؟

۲- چرا امام برای پذیرفتن خلافت یزید تا این حد مقاومت کرد؟

۳- چرا برای تشکیل حکومت اقدام نمود؟

پس عوامل قیام امام را باید از دو ناحیه بررسی نمائیم:

یکی از ناحیه دستگاه حکومت.

و دیگری از ناحیه حسین بن علی (ع).

از ناحیه حکومت:

بدیهی است که چون حکومت یزید بر اساس سلطنت فردی و استبدادی استوار بود و فقط اراده یزید بود که چرخ حکومت را به گردش درمیآورد و سایر ارکان حکومت، غلامان جان نثار بودند و بغیر اراده یزید، اراده ای

نداشتند از اینرو آن قسمت از علل قیام امام را که از ناحیه حکومت است باید در شخص یزید جستجو کرد.

پس از وقت کامل بنظر میرسد تهاجم و فشاری که از طرف یزید بن معاویه متوجه امام حسین (ع) شد معلول سه علت بوده است:

۱- تثبیت حکومت.

۲- عقده حقارت.

۳- حس انتقامجوئی.

۱- تثبیت حکومت

درباره علت اول ممکن است کسی بپرسد: یزید برای تثبیت سلطنت خود چه احتیاجی به بیعت امام حسین (ع) داشت؟ ولیعهدی یزید که با قدرت سر نیزه و نیروی بیت المال بی حساب کشور برقرار و استوار شده بود و پس از مرگ معاویه، بدون شك فرزند وی برمسند خلافت اسلامی تکیه میزد و زمام حکومت را بدست میگرفت.

دیگر چه ضرورتی داشت که برای جلب موافقت حسین بن علی (ع) به نیروی سر نیزه متوسل شود و این همه رسوائی و بدنامی بیار آورد؟!

برای جوابگوئی و توضیح مطلب باید بگوئیم:

چون ولیعهدی یزید زیر برق سر نیزه و درخشش درهم و دینار به ملت مسلمان تحمیل شده بود و مردم از آن ناراضی بودند، پس از مرگ معاویه بدون تردید افکار عمومی متوجه شخصیت های بزرگی میشد که لیاقت خلافت را داشتند و همه مردم آرزو میکردند شخص لایق و

۱- کامل ابن اثیر، جلد ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱

شایسته‌ای که دلخواه مردم است به زمامداری برسد و قیافه حکومت را تغییر دهد و سلطنت استبدادی را به حکومت عادلانه اسلامی برگرداند. و معلوم بود در میان شخصیت‌هایی که بعد از مرگ معاویه نامشان بر سر زبانها میافتاد در درجه اول، حسین بن علی (ع) بود.

امام حسین (ع) در نظر ملت مسلمان بقدری بزرگ بود که اگر مردم آزاد بودند بدون تردید او را برای خلافت بر میگزیدند و اگر خود آن حضرت، خلافت را قبول نمیکرد هر کس را که او برای زمامداری تعیین میکرد اکثریت عظیم ملت می پذیرفتند، زیرا حسین بن علی (ع) علاوه بر اینکه بزرگترین شخصیت از خاندان پیغمبر (ص) بود، از نظر کفایت و درایت و بزرگواری و وسعت نظر و بلندی همت و سایر صفاتی که برای يك زمامدار لایق لازم است، در درجه اول قرار داشت و دوست و دشمن به عظمت و شخصیت بی نظیر او اعتراف داشتند.

در این صورت پیدا است که اگر چنین شخصیتی خلافت یزید را می پذیرفت اکثریت مردم به پیروی او تسلیم یزید میشدند و راه حکومت برای وی هموار میشد.

بنابراین، بیعت کردن حسین بن علی (ع) یعنی بیعت کردن اکثریت مردم مسلمان.

روی همین حساب بود که یزید میخواست برای تثبیت سلطنت خود موافقت اجباری آنحضرت را جلب کند تا دیگران هم از او پیروی نمایند. اکنون برای اینکه عظمت مقام امام حسین (ع) حتی در نزد دشمنانش و در نزد عمال حکومت و طرفداران بنی امیه معلوم گردد بچند دلیل تاریخی اشاره میکنیم:

امام حسین (ع) در نظر معاویه :

به معاویه گزارش داده بودند که ممکن است حسین بن علی (ع) در آینده انقلاب کند، از اینرو نامه‌ای به آنحضرت نوشت و در آن نامه امام را از قصد انقلاب بر حذر داشت.

امام در جواب معاویه نامه‌ای تند و تکان دهنده و در عین حال نصیحت آمیز نوشت و در آن برخی از جنایات معاویه را بر شمرد و از تحمیل ولیعهدی یزید و سگ بازی و شرابخواری اوذکری بمیان آورد. یزید که دید حسین بن علی (ع) از شرابخواری و سگ بازی او یاد کرده است به پدرش گفت: نامه‌ای برای آنحضرت بنویسد و او را تحقیر کند و علی بن ابیطالب را به زشتی یاد نماید. معاویه به یزید گفت: من چگونه از حسین بن علی عیبجوئی و بدگوئی کنم؟! بخدا قسم من هیچگونه عیبی در وی نمی بینم. « قَوْلَ اللَّهِ مَا أَرَى فِيهِ مَوْضِعًا لِلْعَيْبِ » ۱۰

بدینگونه معاویه در خاوتگاه کاخ و جلسه محرمانه در حضور یزید از حسین بن علی (ع) بعظمت یاد میکند.

در نظر فرماندار مدینه :

هنگامیکه فرماندار مدینه، ولید بن عتبة بن ابی سفیان دستور یزید را در باره بیعت گرفتن از امام حسین (ع) دریافت کرد و امام را شبانه دعوت نمود که بیعت کند و آنحضرت تا فردا صبح مهلت خواست، مروان حکم گفت: همین جا از حسین بن علی بیعت بگیر و اگر نپذیرفت سرش را بگیر ولی پیشنهاد مروان پذیرفته نشد و امام بیرون رفت.

۱- رجال کشی، طبع نجف، ص ۴۹

در اینجا فرماندار مدینه بمروان گفت : تو پیشنهادی بمن کردی که اگر بدان عمل میکردم دین من از بین میرفت ، بخدا قسم اگر سلطنت و ثروت همه دنیا را بمن بدهند راضی نمیشوم حسین بن علی را بکشم .
 « وَاللَّهِ مَا أَحْبُّ أَنْبِيَّ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ عَنْهُ مِنْ مَالِ الدُّنْيَا وَمُلْكَيْهَا وَإِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا ، ۱ .

در نظر شَبَثِ بْنِ رَبِيعِي :

شَبَثِ بْنِ رَبِيعِي که اول از امام حسین (ع) دعوت کرد و بعداً ابن زیاد او را بجنگ امام فرستاد و از فرماندهان قشون ابن زیاد بود چند سال بعد از حادثه کربلا در زمان حکومت مُضَعَبِ بْنِ زُبَيْرِ از فاجعه عاشوراء یاد میکرد و بانگرانی و پشیمانی میگفت : آيا شما تعجب نمیکنید که ما پنج سال در رکاب علی و حسن بن علی با خاندان ابی سفیان جنگیدیم . آنگاه بفرمان پسر معاویه و ابن زیاد پسر آن زن ناکار (سُمَيَّة) با حسین بن علی (ع) که بهترین مردم روی زمین بود، جنگیدیم و او را کشتیم . وه ! که این چه گمراهی بزرگی است . « ثُمَّ عَدَوْنَا عَلِيَّ ابْنَهُ وَهُوَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ نُقَاتِلُهُ مَعَ آلِ مُعَاوِيَةَ وَابْنِ سُمَيَّةَ الْزَّانِيَةَ . ضَالٌّ يَا لَكَ مِنْ ضَالِّينَ » . ۲ .

در نظر عمر بن سعد :

عمر بن سعد ، پس از واقعه کربلا از روی کمال ناراحتی و تأسف میگفت : وای بر من که از ابن زیاد، ظالم بن فاجر، اطاعت کردم و از دستور

۱- ارشاد مفید، ص ۱۸۰

۲- طبری، ج ۴، ص ۳۳۲

حاکم عادل، حسین بن علی (ع) سرپیچی نمودم !

دقت :

در جائیکه در کاخ اختصاصی معاویه سخن از شخصیت حسین بن علی (ع) در میان است و امام حسین (ع) در نظر معاویه هیچ نقطه ضعفی ندارد .
 و در نظر فرماندار مدینه همه ثروت و سلطنت دنیا بقدر شخصیت حسین بن علی (ع) ارزش ندارد .

و در نظر شَبَثِ بْنِ رَبِيعِي (افسر عالی رتبه قشون عمر بن سعد) حسین بن علی (ع) از همه مردم روی زمین بهتر است .
 و در نظر عمر بن سعد، آنحضرت حاکم عادل است که اطاعتش واجب و مایه سعادت است .

در اینصورت مسلم است که در نظر مسلمانان آزادیخواه و عاشقان حق و عدالت ، حسین بن علی (ع) تنها مردی است که اگر شرائط مساعد باشد میتواند باتکای قرابت با رسول خدا (ص) و لیاقت شخصی و محبوبیت عمیقی که در افکار عمومی دارد زمام حکومت را بدست بگیرد و بر اساس عدالت اسلامی تمام طبقات مردم را از حقوق خود برخوردار سازد .

با این مقدمات معلوم است که نام حسین بن علی (ع) در سراسر کشور پهناور اسلامی در بین دوست و دشمن بعنوان بزرگترین شخصیت جهان اسلام و لایقترین پیشوا و رهبر از خاندان پیغمبر (ص) بر سر زبانهاست و همه جا از بزرگی و لیاقت و محبوبیت وی گفتگو میشود و هر کس به اسلام و پیغمبر اسلام ایمان دارد به حسین عزیز، عشق میورزد .

۱- تذکره سبط، ص ۲۵۹

و تردیدی نیست که پس از مرگ معاویه نام امام حسین (ع) بیشتر بر سر زبانها میافتد و مردم عدالتخواه، آنحضرت را بعنوان کاندیدای خلافت تعیین میکنند و اکثریت عظیم ملت اگر آزاد باشند او را بیدرنگ بخلافت برمیگزینند.

با اینوضع معلوم است که یزید بن معاویه پس از مرگ پدرش نمیتواند وجود چنین شخصیت بزرگ و نیرومندی را تحمل کند و از اینرو باشتابزدگی، پیش از آنکه خبر مرگ معاویه در همه جا منتشر شود برای حاکم مدینه مینویسد که از حسین بن علی بیعت بگیر^۱.

فرزندگستاخ معاویه میخواهد با تحمیل کردن خلافت خود بر امام حسین (ع) بایک تیر دو نشان بزند یعنی: هم رقیب بسیار نیرومندی را از میدان بیرون کند و هم از طغیان افکار عمومی و احساسات ملی بنفع حسین بن علی (ع) جلوگیری نماید. و بدینگونه در طلیعه زمامداری، زیربنای حکومت ضد اسلام خود را محکم سازد و سلطنت خویش را تثبیت کند.

پس معلوم شد یکی از علل فشار و تهاجمی که از طرف یزید بن معاویه بر امام حسین (ع) وارد شد انگیزه تثبیت سلطنت بود.

۲- عقده حقارت:

این نکته راهمه میدانند که بدست آوردن مقامات سیاسی همیشه بر اساس لیاقت و کفایت نیست بلکه گاهی افراد نالایق با بندوبست و توطئه و حق کشی و رشوه و گاهی باریختن خون بی گناهان، مقامی را احراز میکنند

۱- طبری، ج ۴ ص ۲۵۰ و ارشاد مفید، ص ۱۷۹

و قدرتی را بدست میآورند و دارای شخصیتی میشوند.

این قدرت و شخصیت، يك قدرت و شخصیت کاذب و بی پایه است که با برطرف شدن عوامل فشار و اجبار درهم فرو میریزد و نقش بر آب میگردد. و صاحب این قدرت و شخصیت خودش بهتر میداند که در دل مردم جا ندارد و نمیتواند با فشار و اجبار، علاقه و محبت مردم را جلب کند. و این یکرنج روحی و عذاب درونی است که گرفتار آنست.

حالا اگر این شخص صاحب مقام، در مقابل خود يك شخصیت بزرگ علمی و سیاسی مثل حسین بن علی را ببیند که در اعماق دل مردم جا گرفته و قلبها را تصرف کرده است تا چه اندازه در خود احساس حقارت میکند و تا چه اندازه از این عقده روحی رنج میبرد؟ خود او بهتر میتواند اندازه این عذاب روحی را شرح دهد.

منصور دوانیقی، خلیفه خونخوار عباسی درباره امام جعفر صادق (ع) میگفت: این جعفر بن محمد مثل استخوانی در گلوی من گیر کرده است. «هَذَا الشَّجِي الْمُعْتَرِضُ فِي الْحَلْقِ»^۱.

یزید بن معاویه از روزی که چشم باز کرده و دست چپ و راست خود را شناخته است با نام امام حسین (ع) آشنا شده و همیشه اسم امام را همراه بایک سلسله فضائل و مناقب شنیده است.

آنروز که نطفه یزید هنوز منعقد نشده بود، حسین بن علی (ع) دارای شخصیت ممتاز و برجسته ای بود و در نزد همه مسلمانان مقام شامخی داشت و مردم آنحضرت را با برادرش امام حسن مجتبی (ع) از زبان پیغمبر خدا بعنوان دوسرور و سالار جوانان اهل بهشت میشناختند.^۲

۱- بحار، جلد ۱۱ ص ۱۵۴، طبع قدیم

۲- مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۹۲

یزید بن معاویه در طول چندین سال بخوبی فهمیده بود که امام حسین (ع) نزد طبقات مختلف مردم چه محبوبیت عمیق و ریشه‌داری دارد. و نیز از عظمت مقام پدر امام حسین (ع) بخوبی آگاه بود. و به مقام ارجمند مادرش نیز پی برده بود.

و از همه بالاتر بخوبی میدانست نهضت بزرگ و جهانگیر اسلام که این همه مواهب را نصیب مسلمانان کرده است، بدست جد حسین بن علی (ع) پایه‌گذاری شده و با فداکاریهای پدر او بشمر رسیده است.

و بخوبی میدانست که خاندان بنی‌امیه بیشتر از بیست سال با اسلام مبارزه کردند و سرانجام در فتح مکه در برابر نیروی ارتش اسلام تسلیم شدند و پیشوای پرگذشت و دلسوز اسلام آنانرا که اسیر قدرت اسلام بودند آزاد کرد و خاندان ابی‌سفیان از آنروز در ردیف آزادشدگان اسلام بشمار آمدند.

و بخوبی میدانست که این قدرت و شخصیت کاذبی که پدر او و بعداً خود او بدست آورده‌اند در زیر لوای اسلام و بنام اسلام بوده و هست.

یزید جوان که تازه بر مسند حکومت تکیه زده است، این مطلب را در طول چند سال که از عمرش گذشته بخوبی فهمیده است که محبوبیت و عزت حسین بن علی (ع) چون بر اساس فضائل واقعی و جلال و عظمت حقیقی است در اعماق دل و جان مردم نفوذ کرده، و چون با پول و تبلیغات بوجود نیامده است نمیتوان آنرا از دل مردم بیرون کرد.

پسر معاویه بخوبی میداند که در دل مردم جا ندارد و بهیچ وسیله‌ای نمیتواند دل‌های مسلمانان را بخود متوجه گرداند.

و بخوبی میداند این چاکران جان‌نثار که در اطرافش جمع شده‌اند

بنده پول و مقام هستند و او حتی در نهمین جیره‌خواران بی‌شخصیت هم محبوبیت ندارد.

و ! که این چه عذاب بزرگ و غصه‌کشنده‌ای است که یزید سی و دوسه ساله، خود را در مقابل حسین بن علی (ع) بزرگترین شخصیت علمی و روحانی و سیاسی از خاندان رسالت می‌بیند و نمیتواند محبوبیت آنحضرت را تحمل کند.

اوه ! که این چهرنج روحی عظیم و چه غم و اندوه دردناکی است که یزید مغرور و بی‌شخصیت، محبوب‌ترین پیشوای دینی و سیاسی اسلام را در مقابل خود می‌بیند که بدون پول و تبلیغات دل‌های مردم را تسخیر کرده و بجهان اسلام نور می‌بخشد و چشم خفاشان را ناراحت میکند.

شب پره گروصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد این همان عقده‌حقارتی است که دل فرزند معاویه را خون کرده

و همچون غده سرطانی فکر او را ناراحت نموده و روحش را عذاب میدهد. و چنانکه منصور منفور گفت، همچون استخوانی در گلویش گیر کرده است. افرادی که دارای عقده‌حقارت هستند بعضی با گریه کردن، رنج

روحی خود را تسکین میدهند و برخی دست بخودکشی میزنند. و کسانی هم که قدرت دارند با نیروی سر نیزه می‌خواهند این عقده‌جانکاه را بکشایند. یزید بن معاویه راه سوم را که از دوراه دیگر سفیهانه‌تر است، انتخاب کرد.

دلیل گفتار :

از سخنانی که خود یزید پس از شهادت امام حسین (ع) گفته است میتوان به عقده‌حقارت وی پی برد. آن‌گاه که سر مقدس امام را پیش روی

و گذاشته بودند نگاهی بسر آنحضرت کرد و بحضار مجلس گفت :

« أَتَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ اتَى هَذَا؟ قَالَ : أَبِي عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّي فَاطِمَةُ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَأَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ .
فَأَمَّا قَوْلُهُ : أَبُوهُ خَيْرٌ مِنْ أَبِي فَقَدْ حَاجَّ أَبِي أَبَاهُ وَعَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُمَا حَكِيمٌ لَهُ
وَأَمَّا قَوْلُهُ : أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّي فَلَعَمْرِي فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي ، وَأَمَّا
قَوْلُهُ : جَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ فَلَعَمْرِي مَا مِنْ أَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَرَى
بِرَسُولِ اللَّهِ فِينَا عَدْلًا وَلَا يَنْدَأُ ، وَلَكِنَّهُ إِنَّمَا أَتَى مِنْ قَبْلِ فَقِهٍ وَتَمَّ يَقْرَأُ : قُلِ
اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ . ۱

آیا میدانید حسین بن علی چرا به این روز افتاد؟!

او میگفت : پدر من علی ، بهتر از پدر یزید و مادرم بهتر از مادر او
و جدم بهتر از جد او و خود من بهتر از او و برای خلافت لایق تر هستیم .
اینکه او میگفت : پدر من از پدر یزید بهتر است ، پدر من با پدر او
محاكمه کرد و مردم دانستند که بنفع کداميك حكم داده شد (مقصود
یزید ، قضیه تحکیم است)^۲ .

و اینکه میگفت : مادرم بهتر از مادر یزید است ، بجان خودم
قسم ، فاطمه دختر پیغمبر خدا بهتر از مادر من است .

۱- تاریخ طبری، جلد ۴ ص ۳۵۵ و مقتل خوارزمی ، ج ۲ ص ۵۷

۲- چون در قضیه تحکیم ، ابو موسی بضرر امیرالمؤمنین علیه السلام و
عمرو بن عاص بنفع معاویه رأی دادند این مطلب را یزید دلیل برتری معاویه بر
علی (ع) قرارداد ، و چون در منطقه شام در حدود بیست سال تبلیغات ضد علی (ع)
گوش مردم را پر کرده بود برای راه گم کردن کافی بود که یزید بن معاویه قصه
تحکیم را به رخ مردم بکشد و آنرا دلیل برتری معاویه بر حضرت امیرالمؤمنین (ع)
قراردهد!

و اینکه میگفت : جدم بهتر از جد یزید است ، بجان خودم سوگند ،
هر کس بخدا و روز جزا ایمان دارد هیچکس را همسنگ رسول خدا نمیداند .
اینها همه درست است ولی فهم و تشخیص حسین بن علی درست نبود (!)
که به این روز افتاد ، او این آیه قرآن را نخوانده بود که میگوید :

بگو : «خدا یا تو مالک حکومت هستی و آنرا به هر کس بخواهی
میدهی و از هر کس بخواهی میگیری» .

یزید بن معاویه در برابر شخصیت با عظمت جد حسین (ع) و در برابر
بزرگی و محبوبیت مادر وی چاره ای بغیر از تسلیم و اعتراف ندارد ، زیرا
او با مسلمانان سخن میگوید و هر مسلمانی به رسول خدا ایمان دارد
و بدخترش فاطمه سلام الله علیها محبت میورزد .

و این همان عقده حقارتی است که پسر معاویه در برابر پیشوای
بزرگ اسلام و بیت با عظمت نبوت و در برابر شخص حسین بن علی (ع) در
خود احساس میکنند .

پسر معاویه میداند که امام حسین (ع) علاوه بر فضائل نفسانی که دارد ،
شاخه ای از درخت برومند رسالت است ، از اینرو در برابر مسلمانان چاره ای
ندارد بجز اینکه جد و مادر حسین را بعظمت یاد کند و این اعتراف تلخ را
که برای او از هر زهری تلخ تر است ، بزبان بیاورد .

بدینگونه عقده حقارت جا نگاهی که در کانون سینه فرزند معاویه
است بصورت يك اقرار و اعتراف ذلیلانه ظهور مینماید .

ولی برای اینکه هم تا حدودی رنج روحی خود را آرام کند و هم
افکار مردم را درباره شخص امام حسین (ع) منحرف نماید دست و پائی میکند
و به آیه قرآن تشبث میجوید و میگوید : خدا حکومت را به هر کس بخواهد

میدهد و از هر کس بخواهد میگیرد.

«قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ».

مرحبا! که پسر معاویه مفسر قرآن هم شده و از معانی کتاب خدا بخوبی آگاه است! ولی فرزند پیغمبر (ص) که پروردهٔ بیت وحی و قرآن است از معنای قرآن خبر ندارد!!!

منطق یزید بن معاویه اینست که هر کس سرنیزه دارد و میتواند با سلب آزادی مردم و ریختن خون بی گناهان بر مردم حکومت کند خدا یار و مددکار او است و اساساً خدا این حکومت را بوی داده است و قرآن هم این مطلب را تأیید میکند.

درست دقت کنید، یزید بن معاویه پس از اقرار بعظمت پیغمبر خدا و فاطمه زهرا (ع) دربارهٔ شخص حسین بن علی (ع) نمیتواند بگوید: او شخصیت و محبوبیت ندارد، و نمیتواند بگوید: او فرزند پیغمبر و فاطمه نیست، و نمیتواند سوابق درخشان و فضائل معنوی و اخلاقی او را انکار کند و همین مطلب عقدهٔ حقارت او را بوجود آورده است، از این جهت برای راه کم کردن، مطلبی را میگوید که تفسیرش اینست:

چون من میتوانم بودجهٔ مملکت و نیروهای ارتش و انتظامی کشور را که نیروهای فشردهٔ مردم است برای کشتن پسر پیغمبر و اهل بیت و یاران او بکار برم به این دلیل خدا خواسته است حکومت را بمن بدهد ولی حسین بن علی نتوانست این مطلب را تشخیص بدهد. و چون او میگفت: من از یزید بهترم و نفهمیدم که خدا حکومت را به هر کس بخواهد میدهد از این جهت کشته شد و سرش را با خا ادهٔ اسیرش بحضور من آوردند

«فَهَذَا هُوَ الَّذِي قَتَلَهُ».

نتیجهٔ سخنان یزید بن معاویه اینست که: باید همهٔ شخصیت‌های برجسته و لایق و همهٔ رجال علم و فضیلت و همهٔ فضائل معنوی و اخلاقی و همهٔ آزادی‌های فردی و اجتماعی و همهٔ افکار زنده و ارزنده در آستانهٔ شهوات نوادهٔ هند جگر خوار، قربانی شود. چون خدا خواسته است حکومت را بوی بدهد!!!^۲

با این منطق سخیف و مبتذل میخواستند بر عقدهٔ حقارت خود سرپوش بگذارند و ضمناً افکار مردم را دربارهٔ حسین بن علی (ع) منحرف کند. پسر معاویه میگوید: من قرآن را می‌فهمم و حسین بن علی (ع) نمی‌فهمد، و پشتوانهٔ این منطق بسیار صحیح! قدرت سرنیزهٔ اوست.

۳- حس انتقام‌جوئی:

تاریخ نشان میدهد که میان دو طائفهٔ بنی هاشم و بنی امیه که هر دو از بنی عبدمناف بودند قبل از اسلام يك نوع رقابتی برقرار بوده است، این رقابت با طلوع اسلام شدیدتر شد و چون پیغمبر اسلام از بنی هاشم بود، بنی امیه تا آنجا که میتوانند برای خاموش کردن دعوت اسلام، که طبعاً باعث برتری بنی هاشم میشد، میکوشیدند.

پس از پیدایش اسلام مبارزات ضد بنی هاشم را ابوسفیان بن حرب

۱- مقتل خوارزمی جلد ۲- ص ۵۷

۲- همهٔ سلسله‌های علل، بخداوند منتهی میشود و با اذن او اثر میکنند ولی این منافات ندارد با اینکه یزید و پدر او بسوء اختیار خود با خون‌دیزیها و حق‌کشیها حکومت را قبضه کنند و براریکه قدرت تکیه زنند.

رهبری میکرد و مبارزه ضد بنی هاشم کم کم بصورت مبارزه ضد اسلام درآمد و بدینگونه ابوسفیان برای کوبیدن اسلام با بت پرستان دیگر همدست شد، با این تفاوت که ابوسفیان و سایر بنی امیه برای مبارزه با اسلام دو انگیزه داشتند:

۱- حمایت از بت پرستی.

۲- رقابت سیاسی با بنی هاشم که پیشوای اسلام از میان آنان برخاسته بود.

بدین سبب دشمنی ابوسفیان و طائفه او با پیغمبر اسلام شدیدتر از بت پرستان دیگر بود.

طائفه بنی امیه برای خاموش کردن اسلام خیلی زحمت کشیدند و در این راه متحمل خسارتهای مالی و جانی شدند تا آنجا که در جنگ بدر پسر ابوسفیان و پدرزن و برادرزن و عموی زن وی کشته شدند و بدینگونه ابوسفیان و زن او هند جگر خوار از اسلام ضربت سختی خوردند و این داغهایی که دیدند آنرا در دشمنی با پیغمبر اسلام بیشتر برانگیخت زیرا علاوه بر رقابت سیاسی، حس انتقامجویی شدیدی نیز در خاندان ابی سفیان بوجود آمد.

رفتار وحشیانه زن ابی سفیان در جنگ احد که شکم حمزه عموی پیغمبر را درید و جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گذاشت، نشان میدهد که حس انتقامجویی از پیشوای اسلام در این خاندان تا چه اندازه شدید بوده است.

ولی پیشرویهای چشمگیر اسلام به خاندان ابی سفیان چندان مجال نداد که طبق دلخواه خود از پیغمبر اسلام انتقام بگیرند و سرانجام در فتح

مکه، خاندان ابی سفیان نیز مثل بت پرستان دیگر در برابر نیروهای مسلح اسلام تسلیم شدند.

از این تاریخ، حس انتقامجویی در این خاندان، مثل آتش زیر خاکستر برای مدتی در سینه آنان مخفی شد و دیگر جرأت نداشتند بطور آشکار با اسلام دشمنی کنند و ناچار بودند تظاهر به اسلام نمایند.

این بود تا اینکه پس از قریب سیزده سال بعد از وفات رسول خدا (ص) عثمان که از قبیلۀ ابی سفیان بود بخلافت رسید و آرزوی این دودمان جامه عمل پوشید.

از این زمان معاویه بن ابی سفیان که در خلافت عمر به استناداری شام منصوب شده بود تا آنجا که توانست در کسب قدرت کوشید و طرح حکومت آینده خویش را ریخت.

و در زمان حکومت امیر المؤمنین (ع) بعد از جنگ جمل بنام خونخواهی عثمان جنگ صفین را بوجود آورد و بقیمت ریختن خون دهها هزار مسلمان، پس از قضیه تحکیم بعنوان خلیفه انتخابی عمرو بن عاص شناخته شد. و پس از شهادت حضرت امیر (ع) و صلح با امام حسن مجتبی (ع) قدرت بدون معارض حکومت اسلامی را در دست گرفت.

بدیهی است در داخل کاخ معاویه از همه جریانهای تاریخی و ضربتهائی که بنی امیه از اسلام خورده بودند گفتگو میشد. و نیز بدین معاویه نیز از زبان پدرش همه حوادث گذشته را میشنید و کینه اسلام را بدل میکرد.

تلخترین حادثه ای که پس از پیدایش اسلام بر دودمان بنی امیه گذشته، جنگ بدر است که در آن برادر معاویه و دای و جد مادری وی

کشته شدند و امیر المؤمنین (ع) در کشتن آنان سهم بیشتری داشت.

جنگ بدر در حدود بیست و سه سال پیش از تولد یزید بن معاویه واقع شده و یزید از روزی که خود را شناخته تا این زمان که بحکومت رسیده جریان جنگ بدر را مکرر شنیده و هر چه بیشتر میشنیده کینه‌اش نسبت به پیشوای اسلام و خاندان او فروتر میگشته است.

بدیهی است اکنون که بقدرت رسیده و زمام حکومت را بدست گرفته، بهترین فرصت برای او پیش آمده است که از خاندان پیغمبر (ص) انتقام بگیرد و کینه برافروخته‌ای که از پیشوای اسلام در دل دارد او را بیش از پیش برای انتقام گرفتن بر میانگیزد.

این کینه شدید و حس انتقامجوئی از اشعاری که یزید بن معاویه پس از شهادت امام حسین (ع) خواند بخوبی نمایان است.

هنگامیکه سرمقدس حسین بن علی (ع) را نزد یزید گذاشته بودند او چند شعر از قصیده عبدالله بن الزبیر که در آن از کشته شدن مسلمانان در جنگ احد شادی کرده است خواند:

لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدُرُ شَهْدُوا
قَدْ قَتَلْنَا الْقِرْنَ مِنْ سَادَاتِهِمْ
جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ
وَعَدْنَا مِنْ بَدْرٍ فَأَعْتَدَلْ

یعنی ای کاش بزرگان ما که در جنگ بدر کشته شدند میدیدند که در جنگ احد چگونه طائفه خزرج از ضربت اسلحه ما بی صبری میگردند بزرگان آنان را که همسنگ ما بودند کشتیم و کشتگان جنگ احد را در مقابل کشتگان جنگ بدر قرار دادیم و تعادل حاصل شد.

آنگاه یزید سه شعر دیگر از خود افزود:

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ
مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِإِثْمِكَ فَلَا
قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلِيٍّ ثَارَنَا
خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ
وَقَتَلْنَا الْفَارِسَ اللَّيْثَ الْبَطْلَ ١

من اگر در مقابل کارهای احمد (پیشوای اسلام) از فرزندانم انتقام نگیرم از نسل خندف نخواهم بود. بنی هاشم بنام دین باسلطنت بازی کردند و الا نه خبری از غیب آمده و نه وحیی نازل شده است. ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن سوار شجاع شیردل (حسین بن علی) را کشتیم. پسر معاویه بدینگونه از حس انتقامجوئی و کینه شدیدی که از پیغمبر اسلام در دل دارد پرده بر میدارد.

از آنچه از آغاز بخش اول تا اینجا گفتیم معلوم شد: علل و عواملی که از ناحیه یزید باعث تجاوز بحسین بن علی (ع) شد سه چیز بود:

۱- تثبیت حکومت.

۲- عقده حقارت.

۳- حس انتقامجوئی.

از ناحیه امام:

اکنون باید عوامل نهضت را از ناحیه حسین بن علی (ع) بررسی کنیم:

بدیهی است که چون امام حسین (ع) خلافت یزید را برسمیت نشناخت مورد تجاوز دستگاه حکومت واقع شد و بدنبال آن برای تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اقدام کرد. بنا بر این

۱- مقتل خواری جلد ۲ ص ۵۹. بعضی از بزرگان فرموده‌اند: شعرا و وسوم از یزید نیست بلکه بعنوان زبان حال بوی نسبت داده‌اند.

در اینجا باید بدانیم که چرا امام بایزید بیعت نکرد؟ و چرا برای تشکیل حکومت اقدام کرد؟

چرا امام بیعت نکرد؟ :

قبل از هر چیز باید دانست که ایمان حسین بن علی (ع) به اسلام يك ایمان ریشه‌داری بود که تا اعماق قلب و روح آنحضرت نفوذ کرده و سررشته آن به ریشه جانش بسته شده بود و عشق و علاقه امام به اسلام با شیر اندرون شده بود و با جان هم ممکن نبود بدر رود .
زیرا او در دامن اسلام زاده و در مهد اسلام پرورش یافته و در بیت نبوت از چشمه حقایق اسلام سیر آب گشته و قوانین دین با جان وی بهم درآمیخته بود .

بعقیده حسین بن علی (ع) جهان انسانیت از مواهب اسلام بی نیاز نیست و باید مکتب اسلام جهانگیر شود و بشریت را بسوی يك زندگی کامل و انسانی رهبری نماید . بنابراین هر کاری که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به اسلام ضربه بزند و از پیشروی آن جلوگیری نماید يك گناه بزرگ و نابخشودنی محسوب میشود .

حکومت وقت زیر فشار سر نیزه از امام میخواست که بایزید بیعت کند و خلافت تحمیلی ویرا قانونی و اسلامی اعلام نماید تا مردم دیگر، از او پیروی کنند .

امام حسین (ع) بچند علت نمیتوانست خلافت یزید را قانونی و اسلامی اعلام نماید :

۱- این يك دروغ صریح بود و امام دروغ نمیگوید.

۲- این کار برخلاف وجدان امام بود و امام کاری برخلاف وجدان خود نمیکند .

۳- این کار کمک بگناه و تجاوز بود، زیرا تحمیل خلافت یزید تجاوزی بود که بحقوق مردم شده بود و قرآن کریم صریحا از کمک بگناه و تجاوز نهی کرده است .^۱

۴- تصویب خلافت یزید از طرف امام در حالیکه قدرت بر امتناع داشت مردم را گمراه میکرد زیرا در این صورت مردم میگفتند : امام حسین (ع) که میتواند خلافت یزید را تصویب نکند و تصویب کرد پس این دلیل است که خلافت وی قانونی و اسلامی است .

۵- تصویب خلافت یزید ضربه‌ای بود که بطور غیر مستقیم با اسلام میخورد، زیرا حکومت یزید چنانکه عمالانشان داد اسلام را فدای شهوات خود میکرد و امام نمیتوانست با پذیرفتن خلافت تحمیلی یزید بطور غیر مستقیم به اسلام ضربه بزند .

۶- با پذیرفتن خلافت یزید ، امکان هرگونه جنبش اصلاحی از آنحضرت سلب میشد زیرا امام ناچار باید بعهد بیعت و فادار باشد و در این صورت باید بنشیند و ناظر پایمال شدن اسلام باشد آنهم در زمانی که برای وی امکان انقلاب اصلاحی وجود داشت .

بعملی که ذکر شد امام حسین (ع) نمیتوانست خلافت ضد اسلام یزید را بپذیرد و آنرا قانونی اعلام کند .

۱- «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ سوره مائده آیه ۲- به گناه و تجاوز کمک نکنید».

چرا برای تشکیل حکومت اقدام کرد؟

فساد همه جانبه حکومت بنی امیه مثل بیماری مزمن و مهلکی کشور عظیم اسلامی را تهدید بسقوط مادی و معنوی میکرد و حکومت نحملی معاویه مقررات اسلام را یکی پس از دیگری پایمال مینمود و با سلب آزادیهای فردی، اختناق شدید و غیر قابل تحملی را بوجود آورده نیروهای انسانی و مالی مردم را استثمار کرده بود.

نه از عدالت خبری بود و نه از آزادی و نه از برنامه‌های اصلاحی اسلام. و از طرفی قدرت حکومت معاویه بقدری بود که قیام برضد آن غیر ممکن بود.

چنین وضع تأسف آوری که آینده تاریک تری را بدنبال داشت ایجاب میکرد که پس از مرگ معاویه جنبش آزادیبخشی بوجود آید و حکومت نیرومندی تشکیل شود و خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود برگردد و تحول عمیق و همه جانبه‌ای در کشور اسلامی که تشنه اصلاحات فوری بود بوجود بیاید تا مقررات قرآن کریم زنده شود و آرزوی پیغمبر اسلام که همان عملی شدن احکام اسلام بود جامه عمل بپوشد.

بدیهی است چنین جنبش آزادیبخشی در درجه اول باید بدست رئیس خاندان رسالت، حسین بن علی (ع) که دوست و دشمن به لیاقت و محبوبیتش اعتراف داشتند بوجود بیاید.

ولی امام، منتظر مرگ معاویه بود تا با مرگ وی فرصت هرگونه انقلاب اصلاحی بدست بیاید آنگاه شروع به قیام و اقدام کند. این انتظار بیایان رسید و معاویه بن ابی سفیان چشم از جهان فرو بست.

معاویه مرد، ولی پیش از آنکه از طرف حسین بن علی (ع) قیام و اقدامی بشود حکومت جدید برای جلوگیری از هرگونه جنبش اصلاحی، امام را تحت فشار قرارداد که بایزید بیعت کند، و در این راه بقدری سختگیری کرد که از آنحضرت سلب امنیت و مصونیت شد.

امام حسین (ع) پیش از آنکه گرفتار شود و امکان هرگونه انقلاب اصلاحی از حضرتش سلب گردد، شبانه به مرکز جهانی اسلام، مکه معظمه هجرت فرمود.

همین سختگیری حکومت یزید و حرکت امام، افکار عمومی را بیشتر تحریک کرد و زمینه قیام را مساعدتر نمود.

استغاثه مردم:

همانطور که بعد از قتل عثمان مردم عدالتخواه با درخواستهای شدید و مکرر خود امیر المؤمنین علیه السلام را وارد صحنه سیاست کردند و از او خواستند که زمامداری کشور اسلامی را بپذیرد، پس از مرگ معاویه و حرکت امام حسین (ع) بمکه نیز مسلمانان عدالتخواهی که بیست سال زیر چکمه استبداد معاویه جانشان به لب رسیده بود جنبش کردند و با درخواستهای پیگیر خود از حسین بن علی (ع) خواستند که زمامداری آنان را بپذیرد و مسلمانان را از چنگال ظلم و استبداد برهاند. صدای استغاثه عدالتخواهان کوفه که از اعماق روح ستم‌دیده آنان برمیخاست موجی از هیجان آمیخته با امیدواری در عراق ایجاد کرد که دنباله آن تا حجاز کشیده شد.

مردم کوفه بوسیله نامه‌ها و نمایندگان خود صدای استغاثه و تظلم

خویش را بگوش امام حسین (ع) رساندند و شدیدا از آنحضرت خواستند که زمامداری را قبول کند.

امام برای اینکه کار خود را بر اساسی محکم استوار کند، مسلم بن عقیل را به نمایندگی خویش به کوفه فرستاد تا اوضاع سیاسی را بطور دقیق بررسی کند و معلوم سازد که آیا برای تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت، نیروی کافی موجود است یا نه؟ و اگر شرائط، مساعد است از مردم برای جهاد بیعت بگیرد.

مسلم بن عقیل پس از قریب چهل روز مطالعه و بررسی دقیق گزارش داد که: برای تشکیل حکومت، نیروی انسانی، بحد کافی وجود دارد و اکثریت قریب با اتفاق مردم کوفه داوطلب پشتیبانی امام هستند، و حتی در نامه خود تأکید کرده بود که امام حسین (ع) هر چه زودتر بسوی کوفه حرکت کند.^۱

در این هنگام بود که امام احساس مسئولیت بیشتری کرد و بر خود لازم دانست که برای زنده کردن اسلام اقدام کند و با تشکیل حکومت نیرومندی وضع موجود را تغییر دهد و اسلام و مسلمانان را از چنگال استبداد سیاه برهاند.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷ و ارشاد ص ۱۸۴. مسلم بن عقیل دستور داشت نظر عموم خردمندان کوفه را بررسی کند و اگر آنان با حرکت امام موافق هستند گزارش بدهد (ارشاد ص ۱۸۳) پس آنچه او در نامه نوشته و تأکیدی که درباره حرکت آنحضرت کرده نظر عموم بزرگان و خردمندان دوران پیش کوفه بوده. و مسلم هرگز نخواست است احساسات تو خالی مردم کوفه را به اطلاع امام برساند.

عوامل پیروزی فراهم بود:

پس از گزارش اطمینان بخشی که مسلم بن عقیل درباره آمادگی کوفه داد عوامل پیروزی نظامی برای امام حسین (ع) فراهم بود و در آن شرائط میتوانست در پند قدرت ارتش خویش اسلام و مسلمانان ضربت خورده و اسیر شده را نجات دهد. و اینک عوامل پیروزی امام:

۱- ضعف حکومت:

اولین عامل پیروزی امام حسین (ع) ضعف حکومت بود، زیرا حکومت یزید به چند دلیل از حکومت معاویه ضعیف تر بود:

۱- هر حکومتی که میخواهد جانشین حکومت ساقط شده سابق گردد در آغاز کار، نوسان و تزلزلی دارد، و مردم بادیده تردید بآن مینگرند و منتظرند ببینند زمامدار جدید میتواند بر اوضاع مسلط گردد یا نه؟

۲- سوء سابقه یزید و خامی و بی لیاقتی وی نیز علت دیگری برای ضعف حکومت بود. و همین سابقه ننگین و بی لیاقتی خلیفه جدید، تزلزل حکومت را بیشتر میکرد و بسیاری از سیاستمداران و وزیده اطمینان نداشتند که یزید بتواند بر اوضاع، مسلط گردد، و حق با آنان بود زیرا در همان آغاز حکومت یزید در ایامی که امام حسین (ع) در مکه توقف داشت «عبدالله زبیر» در مکه شورش کرد و با تجهیز نیروی نظامی آماده مقابله با قدرت حکومت شد. و آنگاه که از طرف یزید برای سرکوب کردن او سرباز فرستاده شد در بک برخورد نظامی عبدالله زبیر نیروی دوهزار نفری یزید را شکست داد و فرمانده نیروها را دستگیر کرد و بنا بر یک نقل

زیر ضربات شلاق کشت^۱.

وطولی نکشید که نفوذ «عبدالله زبیر» در سراسر حجاز گسترش پیدا کرد. و بعداً شورش دیگری نیز به رهبری «نجدة بن عامر حنفی» در یمامه بوجود آمد^۲.

و یزید بن معاویه تا زنده بود نتوانست شورش عبدالله زبیر را در حجاز و شورش نجدة بن عامر را در یمامه سرکوب کند.

۳- هنگامیکه امام حسین علیه السلام از مکه حرکت کرد مأموران مسلح حاکم آنحضرت را تعقیب کردند و خواستند بمکه برگردانند ولی در مقابل مقاومت شدید امام از برگرداندن وی عاجز شدند و برگشتند^۳. میدانیم که حاکم مکه بشدت در تعقیب امام بود و دستور داشت آنحضرت را بازداشت کند و نزد یزید بفرستد^۴ و شاید هم مأمور کشتن او بود، و در اینصورت طبعاً باید همه نیروی خود را برای برگرداندن کاروان فرزند پیغمبر (ص) و بازداشت وی بکار برد با اینوصف می بینیم از برگرداندن و بازداشت حضرتش عاجز بود، و این دلیل برضعف حکومت است.

۴- دلیل دیگر برضعف حکومت یزید اینست که «نعمان بن بشیر» حاکم کوفه نتوانست از جنبش مردم کوفه و فعالیتهای سیاسی مسلم بن عقیل جلوگیری کند و حتی نتوانست از مخفیگاه مسلم مطلع گردد. و بعداً عبیدالله زیاد برای اینکه بتواند بر اوضاع مسلط گردد دست بکشتن و زندان کردن

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۹

۲- کامل ج ۴ ص ۱۰۲

۳ و ۴- ارشاد مفید ص ۱۹۹

و به دار کشیدن مردم زد. و همین دلیل برضعف داخلی حکومت است که از ترس سقوط ناچار است تا این حد به اعمال قساوت آمیز دست بزند. پس معلوم شد که ناتوانی «نعمان بن بشیر» از جلوگیری مسلم و خشونت و سختگیری بی اندازه عبیدالله زیاد هر دو دلیل برضعف حکومت است.

۲- رنجش مردم:

دوم از عوامل پیروزی حسین بن علی علیه السلام رنجش مردم از حکومت وقت بود، زیرا ستمگریهای بی حد و حصر معاویه در دوران بیست ساله حکومتش جان مردم را به لب آورده بود و از این حکومت عدالت کش و قانون شکن بشدت متنفر بودند. و این جنبه منفی احساسات مردم بود.

«معاویة بن یزید» ضمن سخنانش از این رنجش مردم پرده برداشت و گفت: «فَمَا نَجْهَلُ كَرَاهَتِكُمْ لَنَا وَطَعَنَكُمْ عَلَيْنَا^۱. ما میدانیم که شما از ما رنجیده اید و بر ما اعتراض میکنید».

در اینصورت روی جریان طبیعی ظن قوی میرفت که اگر امام حسین علیه السلام در مرکز عراق مستقر شود علاوه بر نیروهای داوطلب کوفه، مردم عدالتخواه حجاز و یمن و خراسان و آذربایجان و سایر استانهای که از حکومت بنی امیه رنجیده و طعم حکومت امیر المؤمنین (ع) را چشیده بودند بی درنگ به طرفداری امام برخیزند و برای تقویت حکومت حسینی از هیچگونه کمکی دریغ ننمایند.

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۴۰

۳- افکار عمومی :

سوم از عوامل پیروزی امام، موافقت افکار عمومی بود. زیرا شکی نیست که بغیر از شام در سراسر کشور وسیع اسلامی افکار عمومی بازمامداری حسین بن علی (ع) موافق بود. و این جنبه مثبت احساسات مردم بود، و اگر امام در آن شرائط مساعد وارد کوفه میشد سراسر کشور اسلامی بجز شام به حمایت آنحضرت برمیخواست، و در این صورت حکومت نیرومندی در مقابل حکومت یزید تشکیل میشد مانند حکومت علی (ع) در مقابل معاویه، با این تفاوت که در مقابل امیر المؤمنین (ع) معاویه بود با آنهمه شیطنت و حيله گری، ولی در مقابل امام حسین (ع) یزید بود با آنهمه خامی و نادانی و ضعف و ناتوانی.

يك دليل روشن :

«شريك بن اعور» پسر حارث همدانی که یکی از سیاستمداران معروف و از شیعیان مخلص امام حسین (ع) بود همراه عبیدالله بن زیاد از بصره به کوفه آمد و در کوفه مریض شد و در منزلی که مسلم بن عقیل مخفی بود بستری گشت. خبر بیماری وی به عبیدالله زیاد رسید و تصمیم گرفت به عیادتش برود.

شريك بن اعور به مسلم گفت: ابن زیاد به دیدن من میآید، تو برای کشتن او آماده باش آنگاه بطور غافلگیر بوی حمله کن و او را از میان بگیر، اگر او را کشتی حکومت کوفه را قبضه میکنی و در قصر حاکم نشسته بفرمانروائی میپردازی و هیچکس با تو مخالفت نخواهد کرد، و اگر من سلامت خود را باز یافتم به بصره برمیگردم و آن شهر را زیر فرمان تو

میآورم^۱.

«شريك بن اعور» که سیاستمداری ورزیده و راستگو است و از افکار عمومی مردم عراق بخوبی آگاهی دارد میگوید: اگر ابن زیاد کشته شود همه مردم کوفه مسخر فرمان مسلم خواهند شد و هیچکس با وی مخالفت نخواهد کرد. و میگوید: بصره برای پذیرفتن حکومت حسینی آنقدر آمادگی دارد که کافی است خود او به بصره برگردد و مردم را به پذیرفتن فرمان مسلم بن عقیل دعوت کند.

چنین نیست که شريك بن اعور برای خوش آمد مسلم چند جمله مبالغه آمیز گفته باشد بلکه خواسته است يك واقعیت محسوس و حقیقت ملموسی را بیان کند و آن واقعیت اینست که افکار عمومی مردم کوفه و بصره پشتیبان امام حسین (ع) و خواهان حکومت آنحضرت است و با کشته شدن ابن زیاد کوفه و بصره و سپس همه عراق بی درنگ در تصرف مسلم در خواهد آمد و حسین بن علی (ع) پیروز مندانه وارد کوفه خواهد شد.

۴- لیاقت رهبر :

چهارم از عوامل پیروزی امام حسین (ع) لیاقت آنحضرت بود زیرا بتصدیق دوست و دشمن، حسین بن علی (ع) که رئیس خاندان پیغمبر بود لایق ترین فردی بود که در سراسر کشور عظیم اسلامی وجود داشت و از شرق تا غرب جهان اسلام شخصیتی بعظمت و لیاقت فرزند پیغمبر (ص) وجود نداشت.

معاویه بن ابی سفیان به پسرش یزید میگفت: «حَسْبُنَا حَبُّ النَّاسِ

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۱

إِلَى النَّاسِ^۱. حسین بن علی در نظر مردم از همه مردم محبوب تر است.
این واقعتی است که از زبان بزرگترین دشمن امام حسین (ع)
معاویه بن ابی سفیان صادر شده است.

ه- نیروهای داوطلب :

پنجم از عوامل پیروزی نظامی امام حسین (ع) نیروهای داوطلب امام
بود^۲. خیلی فرق است بین نیروهای داوطلب و نیروهای تسخیری. نیروهای
داوطلب با نیروهای تسخیری همان فرقی را دارد که ارتش اسلام با ارتش
یزدگرد ساسانی داشت.

ارتش داوطلب تا سرحد جانبازی پیکار میکند و ارتش تسخیری
هنگام سختی تسلیم دشمن میشود.

نیروئی که هسته مرکزی آن زیر نظر نماینده امام، مسلم بن عقیل
تشکیل شده بود بطور داوطلب تشکیل یافته و این جمعیت فشرده و مشتاق
که از هیجده هزار^۳ تا چهل هزار^۴ گفته شده با گریه شوق، دست مسلم را
فشرده بودند. نمونه‌هایی از این نیروهای فداکار از قبیل مسلم بن عوسجه و

۱- تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۲۷

۲- مقصود از نیروهای داوطلب در اینجا همان نیروهای ملی است که دارای
تعلیمات جنگی و نظامی بودند و با ورود امام حسین علیه السلام به کوفه و تعیین
فرماندهان آنان بصورت سپاه منظمی در می‌آمدند، و همین نیروهای ملی در نامه‌ای
که بعضی از سران کوفه به امام نوشتند به نام «جُند» یعنی ارتش خوانده شده‌اند،
آنان به آن حضرت نوشتند: «فَأَقْدَمَ عَلَيَّ جُنْدٌ لَكَ مُجْتَمِدٌ» (تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۲)

۳- ارشاد ص ۱۸۴

۴- تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۶۱

حبیب بن مظاهر و عابس بن ابی شیب شاکری رضوان الله علیهم در صحنه
کربلا ظاهر شدند که نام پرافتخارشان تا ابد بر جبهه تاریخ انسانیت
میدرخشد.

بدیهی است نیروهای امام منحصر به آن جمعیتی نبود که با مسلم
بیعت کرده بودند بلکه این جمعیت پیشقدم، محور اصلی و هسته مرکزی
نیروهای حسین بن علی (ع) محسوب میشدند و گرنه نیروهای داوطلبی که
آماده پشتیبانی امام بودند فقط در کوفه (صرف نظر از بصره و سایر شهرستانها)
در حدود صد هزار نفر بودند.

مؤرخان بزرگ شیعه و سنی مینویسند: اهل کوفه به امام حسین (ع)
اطلاع دادند که صد هزار نفر از مردم کوفه آماده پشتیبانی شما هستند^۱.

این نقل، کاملاً صحیح و طبیعی بنظر میرسد زیرا با اینکه مردم
کوفه با ترس و وحشت بطور مخفیانه با مسلم بیعت میکردند از هیجده هزار
تا چهل هزار پیعت کردند، در این صورت اگر مردم آزاد بودند تا صد هزار
نفر بیعت میکردند.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره میفرماید: مسلم بن عقیل از بیشتر
اهل کوفه برای امام بیعت گرفت^۲.

دانشمند رجالی معروف «شمس الدین ذهبی» مینویسد: نمایندگان
مردم کوفه دفتر و دیوانی بحضور امام آوردند که نام صد هزار نفر از طرفداران
آنحضرت در آن ثبت شده بود^۳.

۱- ارشاد ص ۲۰۱ و مشیرالاحزان ص ۱۱ و طبری ج ۴ ص ۲۹۴ و ابن کثیر

ج ۸ ص ۱۷۰

۲- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۸۳

۳- سیر النبلاء جلد ۳ ص ۲۰۱

يكي از دليلهائي كه امکان پيروزي نظامي امام را روشن مي سازد اينست كه : پس از جنبش كوفه چند نفر از سياستمداران ورزیده از قبيل «شَبَث بن ربیع» و «عمر و بن حجاج» از آنحضرت دعوت كردند كه بكوفه برود و تشكيل حكومت بدهد، چون آنان كه از نزديك به اوضاع كوفه وارد بودند چنين تشخيص مي دادند كه اگر حسين بن علي (ع) آزادانه وارد كوفه شود با پشتیبانی این نیروهای داوطلب و فشرده، پیروز میشود، بدین جهت ميخواستند با نوشتن نامه دعوت در دستگاه امام برای خود جائي بازکنند. و اگر زمينه پيروزي نظامي حسين بن علي (ع) فراهم نبود معنی نداشت این سياستمداران دنياپرست كه همیشه آنان را به نرخ روز مي خوردند برای امام نامه دعوت بنویسند.

پس روشن شد كه این سياستمداران موقع شناس پس از آنكه مطمئن شدند امام حسين (ع) پیروز میشود نامه دعوت برای آنحضرت نوشتند. بنا بر این آنچه این سياستمداران ورزیده یعنی : «شَبَث بن ربیع» و «عمر و بن حجاج» و همفكران آن دوه حسين بن علي (ع) نوشتند كه : «فَاقْدُمْ عَلَي جُنْدِكَ مُجْتَدِبًا^۱ به كوفه بيايد كه ارتشي گوش بفرمان ، آماده پشتیبانی شماست». واقعيت و حقيقتي بود كه با امام نوشته بودند.

و از اينرو مسلم بن عقيل پس از قريب چهل روز بررسي دقيق آنچه را كه آنان نوشته بودند تأييد كرد و به امام نوشت : اكثریت قریب باتفاق مردم ، داوطلب پشتیبانی شما هستند بنا بر این زودتر بسوی كوفه حرکت

۱- تاريخ طبري ج ۴ ص ۲۶۲ و ارشاد مفيد ص ۱۸۳

آيا ممكن است مسلم با امام خيانت كند و مطلبي برخلاف حقيقت بنويسد، يا بدون مطالعه و بررسي دقيق گزارشي بدهد؟! البته نه. و نيز علاوه بر نيروهاي كوفه كه گزارش آنرا مسلم بن عقيل داده بود چون امام از مردم بصره نيز دعوت كرده و از آنان كمك نظامي خواسته بود، اردوئي هم از بصره آماده شده بود تا بكمك آنحضرت بشتابد^۲.

نیروهای امام بحد کافی بود :

از آنچه گفتيم روشن شد كه نيروهاي مسلح امام حسين (ع) تنها در كوفه در حدود صدهزار نفر بود كه نيروهاي بصره نيز پشتیبان آنان بودند. بنا بر این هنگاميكه امام تصميم گرفت بكوفه برود بيشتراز صدهزار مرد شمشيرزن در كوفه و بصره در اختيار داشت كه بفرزند پيغمبر (ص) عشق ميورزیدند .

از اينرو آنحضرت ضمن نامه اي با نشاط و خرسندي، نيروهاي كوفه را مورد تشويق و تقدير خویش قرار داد و در حق آنان بدینگونه دعای خير كرد كه : «خداوند بزرگترين پاداش را بشما عطا فرمايد كه متفق گشته ايد تا خلافت اسلامي را بمرکز اصلي آن برگردانيد^۳».

علاوه بر این اگر امام حسين (ع) در آن شرائط مساعد وارد كوفه ميشد مردم يمن و حجاز و خراسان و آنز بايجان و ساير استانهاي كه عدالت

۱- تاريخ طبري ج ۴ ص ۲۹۷

۲- لهوف ص ۳۴ تا ۳۷

۳- ارشاد ص ۲۰۰

میر المؤمنین (ع) را دیده بودند بی درنگ بکمک فرزند پیغمبر میشتافتند
آنکاه هیچ قدرتی در مقابل قدرت امام تاب مقاومت نداشت.

يك نکته :

ضمناً توجه باین نکته در اینجا لازم است که در آن زمان ، خرید
اسلحه برای همه کس آزاد بود و طرفداران حسین بن علی (ع) میتوانستند
اسلحه جنگی فراوانی مشابه اسلحه‌ای که حکومت یزید در اختیار داشت
نهیة کنند چنانکه در کوفه زیر نظر مسلم تهیه کردند^۱.

و نیز بیشتر مسلمانان بعثت تشویق‌هایی که اسلام در باره تعلیمات
نظامی کرده است بقتون جنگی ساده آنروز آشنا بودند. بنابراین نیروهای
طرفدار امام از نظر تعلیمات نظامی و اسلحه جنگی، قدرت هرگونه مقابله
با نیروهای حکومت را داشتند.

از آنچه گذشت معلوم شد آنوقت که حسین بن علی (ع) تصمیم گرفت
بکوفه برود و تشکیل حکومت بدهد قدرت آنحضرت از نظر نیروهای
موجود و آماده‌ای که در کوفه و بصره در اختیار داشت (که بیش از صد هزار
بود) قدرتی چشمگیر بود و از نظر لیاقت شخصی و محبوبیت ملی هم که با
بسر معاویه قابل مقایسه نبود.

توجه :

امام علیه السلام مردم کوفه را توبیخ میکند که : «... سَأَلْتُمْ عَلَيْنَا

سَيِّفًا لَنَا فِي آيْمَانِكُمْ وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِقْتَدَخْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّكُمْ؟^۱
چرا با نیروی خود ما بچنگ ما آمده‌اید و چرا آتشی را که ما برافروختیم
تا دشمن ما و شمارا بسوزاند برای سوزاندن خود ما بکار میبرید؟!»

آیا آن نیروئی که امام از آن نام میبرد و آن آتشی که آنحضرت
آماده کرده بود تا دشمن مشترك را با آن بسوزاند جز نیروهای مسلح چریک
که مسلم گزارش آنرا داده بود چیز دیگری بود؟

آیا آن قدرتی که فرزند پیغمبر به پشتیبانی آن بسوی کوفه حرکت
کرد و فرمود: «فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُؤَجِّفِينَ^۲ ما بفریادرسی شما شتافتیم» جز همین
نیروهای داوطلب کوفه بود؟

امام چگونه بفریادرسی مردم شتافت؟

آیا معنای فریادرسی آنحضرت جز این بود که میخواست با کمک
قدرتی که فراهم شده بود خلافت را بمرکز اصلی خود برگرداند و بفریاد
عدالتخواهان ستمکشیده برسد؟

آیا این سخن امام دلیل این نیست که نیروهای آنحضرت بحد کافی
بوده و بیش از پنجاه درصد امید این معنی بوده‌است که از آن نیروها آتشی
برافروزد و دشمن خود و مردم را با آن بسوزاند و ریشه حکومت ظلم را
بخشکاند؟

سخن طوسی :

رئیس علمای شیعه مرحوم شیخ طوسی قدس سره در جواب کسانی که
میگویند: «نیروی امام حسن علیه السلام بیش از امام حسین (ع) بود با

اینوصف صلح کرده میفرماید: از کجا میگویند: نیروی امام حسن (ع) بیش از نیروی امام حسین (ع) بود؟ بلکه حقیقت برخلاف گفته آنان است و هر کس تواریخ را بخواند میفهمد^۱.

احساس مسئولیت:

آیا در چنین زمان و چنین شرائطی که:

۱- از يك طرف حکومت تحمیلی یزید مقررات اسلام را یکی پس از دیگری پایمال میکرد.

۲- و از يك طرف صدای استغاثه عدالتخواهان ستمدیده و ندای تَظَلُّم مسلمانان رنجدیده عراق به گوش امام حسین علیه السلام رسیده و از وی خواسته اند که اسلام و مسلمانان را از ظلم و فساد نجات بخشد.

۳- و از سوی دیگر نیروهای داوطلب بحد کافی موجود است و عوامل پیروزی امام فراهم شده یعنی:

۱- ضعف حکومت. ۲- رنجش مردم. ۳- افکار عمومی. ۴- لیاقت رهبر. ۵- نیروهای داوطلب. پیروزی امام را بیش از پنجاه درصد تضمین میکند.

آیا در چنین موقع حساسی سزاوار بود که فرزند پیغمبر (ص) کشور عظیم اسلامی را با این حالت آشفتگی و هیجان عمومی سرگردان و بلا تکلیف

۱- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۲۸. محصول مطالعات شیخ طوسی رضوان الله علیه اینست که نیروهای امام حسین علیه السلام از نیروهای امام حسن مجتبی علیه السلام کمتر نبوده، و این مطلب برای کسانی که میگویند: عوامل پیروزی برای امام حسین (ع) فراهم نبوده شایان کمال توجه است.

بگذارد؟

آیا شایسته بود در این هنگام که اوضاع مملکت، غیر عادی شده و عدالتخواهان ستم کشیده فقط زمامداری حسین بن علی (ع) را می پذیرفتند از قبول مسئولیت خودداری کند؟

آیا صحیح بود در زمانی که ندای آزادیخواهی مردم اسیر، بلند شده و کشور آشفته اسلامی بیش از هر چیز بعقل و درایت و فداکاری شخصیتی مثل حسین بن علی (ع) احتیاج داشت چنین کشوری و چنین مردمی را از رهبری سیاسی خود محروم گرداند؟

آیا موافق عقل و منطق بود مملکتی که پس از بیست سال حکومت سیاه معاویه بن ابی سفیان تشنه عدالت اسلامی بود و تازه میخواست از چنگال ظلم و فساد خلاص شود از حکومت عدالت گستر حسینی محروم بماند؟

اینجاست که امام در برابر افکار عمومی و وجود نیروی کافی و در برابر قرآن کریم و اسلام عزیز احساس مسئولیت بیشتری میکند و تصمیم میگیرد به تقاضای مردم جواب مثبت بدهد و با تشکیل حکومت نیرومندی اسلام و مسلمانان را از آن وضع پزیشان نجات بخشد.

تاریخ مکرر میشود:

همانطور که امیر المؤمنین (ع) فرمود: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا». اگر وجود نیروی کافی و

۱- نهج البلاغه خطبه ۳ (شششنبه)

مسئولیت الهی این وظیفه حتمی را برای من بوجود نیاورده بود که واجب بود در پناه قدرت ارتش بفریاد مظلومان برسم و ستمکاران را سرکوب نمایم هرگز برای تشکیل حکومت اقدام نمی‌کردم.»

فرزندش حسین (ع) هم وقتی می‌بیند نیروهای موجود که در کوفه و بصره آماده پشتیبانی آن حضرت هستند بیش از صد هزار است، و نیروهای دیگری نیز در سایر اقطار اسلامی در شرف تکوین است مثل پدرش امیر المؤمنین (ع) بحکم مسئولیت الهی اراده می‌کند که بوسیله قدرت نیروهای ملی ریشه ظلم را بسوزاند و بفریاد مظلومان برسد. زیرا برای ریشه کن کردن حکومت فاسد بنی امیه راهی جز این نبود که قدرت را با قدرت جواب بگوید و کلوخ انداز را با سنگ پاداش بدهد.

امام حسین (ع) در چنین شرایط مساعدی می‌خواهد با نیروهای خود، کوفه را و سپس عراق را تسخیر کند چنانکه جدش رسول خدا (ص) بوسیله نیروی ارتش اسلام، مکه را تسخیر کرد.

آری فقط از دو جهت تفاوت در بین بود:

۱- در فتح مکه ارتش پیغمبر خدا (ص) بیش از ده هزار نبود ولی نیروهای فرزندش حسین (ع) بیش از صد هزار نفر بود.

۲- رسول خدا (ص) برای تسخیر مکه از خارج نیرو وارد کرد، ولی نیروی عظیم امام حسین (ع) از خود مردم کوفه تشکیل یافته بود، و بی شک تسخیر شهری که نیروهای متشکل در داخل آن گوش فرمان باشند آسان تر است از شهری که خود آماده نگردد و نیروهای خارج بخواهند آنرا تسخیر کنند و اگر حکومت حسینی در این شرایط مساعد

۱- طبقات محمد بن سعد جلد ۲ ص ۱۳۵ طبع بیروت.

تشکیل میشد بدون مبالغه حکومت ضعیف و لرزان یزید را که با شورش عبدالله زبیر^۱ لرزان تر شده بود در کام خود فرو میبرد و هضم میکرد، یا لاقل با کمال قدرت در برابر آن می‌ایستاد.

از آنچه گفتیم روشن شد که اقدام حسین بن علی (ع) در مورد تسخیر عراق و تشکیل حکومت شبیه است به اقدام پدرش امیر المؤمنین (ع) در مورد قبول خلافت و تشکیل حکومت، و اقدام جدش رسول خدا (ص) در فتح مکه و تسخیر جزیره العرب، و اقدام امام حسین (ع) را نباید از اقدام جدش پیغمبر (ص) و پدرش علی (ع) جدا کرد و یک عمل استثنائی بحساب آورد.

امکان پیروزی :

طبق نظر علمای بزرگ شیعه، از وقتی که امام حسین (ع) تصمیم گرفت بکوفه برود تا وقتی که با حرب یزید برخورد کرد از نظر مجاری طبیعی امکان داشت که در این مبارزه پیروز گردد و ریشه حکومت ظلم را بسوزاند.

این نظر را نابغه کم نظیر و مغز متفکر شیعه مرحوم سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه در تنزیه الانبیاء (ص ۱۷۹ تا ص ۱۸۲) و همچنین رئیس فقهای شیعه، دانشمند بزرگ مرحوم شیخ طوسی قدس سره در تلخیص الشافی (جزء ۴ - ص ۱۸۲ تا ص ۱۸۸) اظهار فرموده اند.

و چون این دو دانشمند بزرگ در مقام خلاصه نویسی بوده اند به همه شواهد تاریخی این مطلب اشاره فرموده اند، و ما در اینجا بچند دلیل

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۹

تاریخی دیگر که این نظر را تأیید میکند اشاره میکنیم:

دلیل اول:

امام حسین (ع) در ایامی که در مکه توقف داشت و با عراق روابطی برقرار کرده بود برای رؤسای بصره نامه‌ای نوشت و در آن، مطالبی را درباره اینکه بعد از وفات رسول خدا (ص) خلافت از اهل بیت آنحضرت بیرون رفت بیان فرمود و آنان را دعوت کرد که در برگرداندن خلافت اسلامی به خاندان پیغمبر کمک کنند تا بدینوسیله سنت پیغمبر (ص) که پایمال هوسهای بنی‌امیه شده بود زنده گردد.

قسمتی از متن نامه امام (ع) اینست:

«أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا (ص) عَلَى خَلْقِهِ وَاخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ... وَكُنَّا أَهْلَهُ وَأَوْصِيَاءَهُ وَأَحَقَّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ فَاسْتَأْذَرْنَا عَلَيْنا قَوْمًا بِذَلِكَ فَرَضِينَا وَكَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَأَخْبَيْنَا الْعَافِيَةَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ مِنْ تَوَلَّاهُ ... وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص) فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ خُداوند، محمد (ص) را به رسالت خود برگزید، سپس او را بجهان دیگر برد و ما اهل بیت برای خلافت رسول خدا (ص) از مردم دیگر شایسته‌تر بودیم ولی قوم ما خلافت را از ما گرفته بخود اختصاص دادند و ما برای حفظ وحدت اسلامی این ظلم را تحمل کردیم در حالیکه یقین داشتیم ما برای خلافت اسلامی

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

شایسته‌ترین از کسانی که برای این مقام تکیه زدند و اینک فرستاده خود را با این نامه فرستادم و شمارا دعوت میکنم که بمنظور زنده کردن کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) (در تشکیل حکومت) کمک کنید چون سنت اسلام مرده و بدعت جای آنرا گرفته است و اگر سخن مرا بشنوید و به دستور من عمل کنید شما را به راه سعادت رهبری خواهم کرد.

از این دعوت صریحی که امام از مردم بصره میکند تا برای برگرداندن خلافت اسلامی به اهل بیت پیغمبر با آنحضرت همکاری کنند و سنت رسول خدا را زنده گردانند بخوبی روشن میشود؛ امکان این معنی بوده است که امام در این مبارزه پیروز گردد و با تشکیل حکومت نیرومندی اسلام پایمال شده را نجات دهد و سنت فراموش شده پیغمبر را زنده گرداند.

يك شاهد:

و شاهد مطلب اینست که رؤسای بصره نیز از نامه آنحضرت فهمیدند که منظور وی اینست از بصره هم نیروئی تهیه شود و بکمک ارتش امام در کوفه بشتابد و او را در تشکیل حکومت یاری نماید و از اینرو «یزید بن مسعود نیشلی» در بصره نیروئی تشکیل داد و آمادگی خود و نیروهای خود را برای تقویت ارتش ملی کوفه بوسیله نامه‌ای بعرض رسانید و امام خرسند شد و درباره وی دعای خیر فرمود.

آیا ممکن است کسی تصور کند که امام بدون اینکه امکان پیروزی بردشمن وجود داشته باشد، از مردم بصره دعوت کند که بوی کمک نظامی کنند و خلافت را به اهل بیت پیغمبر (ص) برگردانند؟

۱- لهوف ص ۳۲ تا ۳۷

و آیا ممکن است رؤسای بصره بدون اینکه از نامه امام امکان پیروزی بفهمند نیروی نظامی برای کمک آنحضرت آماده کنند؟

دلیل دوم :

هنگامیکه امام حسین (ع) بسوی عراق میرفت در حرم مکه قرزذق شاعر را دید که از عراق به حجاز میآید از وی اوضاع کوفه را پرسید. قرزذق گفت: دلهای مردم متوجه شما و شمشیرهای آنها بر ضد شما است، و قضای امور از جانب خداست و هر چه او بخواهد میکند.

امام در جواب قرزذق فرمود: راست گفתי، کار بدست خداست و هر چه بخواهد میکند و خداوند هر زمانی در شأنی است. آنگاه فرمود:

«إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نَحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى آدَاءِ الشُّكْرِ وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْبَهُ وَالتَّقْوَى سَرِيرَتَهُ».

اگر قضای خداوند بدلخواه ما جاری شد و کارها بروفق مراد ما پیش آمد (و حکومت اسلامی را تشکیل دادیم) خدا را بر نعمتش ستایش میکنیم و از او برای ادای شکرش کمک میخواهیم، و اگر قضای خدا برخلاف امید ما جاری شد باز هم چون مقصود ما پیروی از حق بوده و بر اساس تقوی عمل کرده ایم از مرز حقیقت منحرف نشده و تجاوزکار نخواهیم بود.

از این سخن امام که میفرماید: «فَإِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نَحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ». اگر قضای خدا بدلخواه ما نازل شد خدا را بر این نعمت شکر میکنیم، بخوبی روشن میشود که آنچه در درجه اول مطلوب آنحضرت

بوده تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام بوده و این امکان وجود داشته است که امام با پشتیبانی نیروهای کوفه در آن شهر مستقر شود و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند. و سنت پیغمبر را زنده کند.

و این تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام از نظر حسین بن علی (ع) نعمت پر ارزش الهی است که لازم است خدا را بر این نعمت شکر نماید. آیا ممکن است امام حسین (ع) بدون امکان پیروزی چنین سخنی بفرزذق بفرماید؟!

دلیل سوم :

امام حسین (ع) از منزل «حاجر» نامه ای ب مردم کوفه مینویسد و در آن نامه از اینکه رؤساء و بزرگان کوفه زیر نظر مسلم بن عقیل متفق و یکدل شده اند که حکومت دلخواه آنحضرت را تشکیل بدهند ابراز خرسندی مینماید و برای اینکه بزرگان کوفه تصمیم گرفته بودند خلافت اسلامی را به اهل بیت پیغمبر (ص) برگردانند در حق آنان دعای خیر میفرماید. قسمتی از متن نامه امام اینست :

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ جَائِئِي يُخْبِرُ فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ وَاجْتِمَاعِ مَلِيكِكُمْ عَلَيَّ نُصْرِنَا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّبِيحَ وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ». نامه مسلم بن عقیل از رأی پسندیده شما حکایت میکند و خبر میدهد که بزرگان شما متفق گشته اند تا (در باره تشکیل حکومت) ب ما کمک کنند و خلافت اسلامی را که حق ماست ب ما برگردانند پس از خدا خواستم که برای ما خیر و موفقیت پیش آورد و بزرگترین پاداش

را در مقابل این زحمتی که کشیده‌اید بشما بدهد .

سراسر این نامه امام، نشاط و خرسندی است، خرسندی از اینکه رؤسای کوفه اتفاق کرده‌اند حکومت مستقلی به‌زعامت آنحضرت تشکیل بدهند و خلافت اسلامی را به اهل بیت پیغمبر(ص) برگردانند .

آنگاه در دنباله همین نامه میفرماید :

« وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثِ لِثَمَانِ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَنْكَمُوا فِي أَمْرِكُمْ وَجِدُّوا فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ ۲ مِنْ سَهْ شَبْهَ هَشْتَمِ ذِي الْحِجَّةِ رَوْزِ تَرْوِيَةِ اَزْمَكِهْ بِسُؤْيِ كُوفِهْ رَهْ سِپَارِ شُدْمِ فَرَسْتَادِهْ مِنْ كِهْ بِرِ شَمَا وَارِدِ شُدْ بِا جَدِيْتِ وَ اسْتِقَامَتِ بِيَشْتَرِي آمَادِهْ بِاشِيدَكِهْ مِنْ هَمِيْنِ رَوْزِهَا بِرِ شَمَا وَارِدِ خَوَاهِمِ شُدْ .

از این نامه امام بخوبی روشن میشود که آنحضرت بیش از پیش ، مردم کوفه را آماده میکند و منظورش اینست که نیروهای ملی با جدیت بیشتری مهیا و گوش فرمان باشند تا بمحض اینکه حسین بن علی(ع) به کوفه وارد شد با اتحاد و یکپارچگی کامل بیاری وی بشتابند و برای تشکیل حکومت بمبارزه و پیکار برخیزند .

بدیهی است نوشتن اینطور نامه وقتی عاقلانه‌است که امکان پیروزی در بین باشد .

آیا کسی احتمال میدهد امام حسین (ع) که عقلش چکیده عقل پیغمبر(ص) است بدون امکان پیروزی برای مردم کوفه بنویسد که: با جدیت بیشتری آماده باشید که من همین روزها وارد کوفه میشوم ؟

آیا چنین مطلبی را میتوان به امام که بزرگترین و عاقل‌ترین شخصیت

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷ و ارشاد ص ۲۰۱

جهان اسلام است نسبت داد ؟!

دلیل چهارم :

امام حسین (ع) در روز عاشورا ضمن خطبه‌ای، مردم کوفه را بدین علت مورد توبیخ شدید قرار میدهد که اول امام را بفریادرسی خود خواندند و برای تشکیل حکومت حسینی متفق گشتند و آنحضرت برای نجات مردم بسوی کوفه شتافت ولی آن مردم به پیمان خود وفادار نماندند .

قسمتی از خطبه امام اینست :

« تَبَا لَكُمْ آيَتَهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَا أَحِبِّنَ اسْتَضْرَخْتُمُونَا وَ الْهَيْبِنَ فَاصْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي آيْمَانِكُمْ وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِقْتَدَخْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ إِبْنَا لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَانِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَ لَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ ۱ ؟! . مرگ بر شما جمعیت آیا آنگاه که ما را بفریادرسی خود خواندید و ما برای نجات شما شتافتیم با نیروئی که از ما در دست شماست بجنگ ما آمدید و آتشی را که ما میخواستیم با آن خانمان دشمن مشترك را بسوزانیم برای نابود کردن ما برافروختید پس بنفع عمال حکومت که دشمنان شما هستند و برضد ما که دوستان شما هستیم اجتماع کردید در حالیکه نه از کارگذاران حکومت عدالتی دیده و نه بخیر آنان امیدوار هستید ؟! » .

از این سخنان امام معلوم میشود آنحضرت بدین منظور بسوی کوفه حرکت کرده است که با پشتیبانی نیروهائی که نماینده وی مسلم بن عقیل

۱- لهوف ص ۸۵ و مقتل خوارزمی ۲ ص ۶ و تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۳

و احتجاج ۲ ص ۲۴

آماده کرده بود بفریاد مردم ستم دیده برسد و از آن نیروها آتشی برافروزد و ریشه استبداد سیاه را بسوزاند و کاخ ظلم و ستم را ویران سازد و بر ویرانه‌های حکومت عدالت کش بنی امیه حکومتی صد درصد اسلامی و عدالت گستر تأسیس نماید.

از این سخنان آتشین حسین بن علی (ع) روشن میشود که شرائط پیروزی آنحضرت بردشمن موجود بوده و به این منظور حرکت کرده است که حکومت ظلم را سرنگون کند و برنامه‌های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید.

يك مقایسه :

این مطلب توجه هر مؤرخ را جلب میکند که چرا نظر امام حسین (ع) درباره مسافرت به کوفه با نظر سیاستمداران ورزیده و خیرخواهی مانند ابن عباس مخالف بود؟ راه حل این مشکل چیست؟

قبلاً باید دانست که در مقابل کسانی که با سفر امام به کوفه مخالف بودند عده زیادی تری از خردمندان جهان دیده از قبیل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صرد و مسلم بن عقیل و صد هانفر از متفکران دورانندیش که از نزدیک از اوضاع کوفه آگاه بودند با سفر آنحضرت به کوفه موافق بودند، بلکه در این باره بی اندازه جدیت و کوشش میکردند.

برای تشخیص اینکه نظر کدامیک از دو گروه مخالف و موافق صحیح تر بود لازم نیست ما روحیه دسته مخالف و موافق و طرز تفکر آنان را يك يك بررسی کنیم و با هم مقایسه نمائیم. بلکه کافی است نظر ابن عباس را که در میان گروه مخالف از دیگران ورزیده تر بود با نظر مسلم بن عقیل

مقایسه کنیم و بینیم نظر کدامیک از این دو دقیق تر و بصالح نزدیک تر بوده است.

در اینجا توجه به این نکته لازم است که ابن عباس پس از صلح حضرت مجتبی (ع) به حجاز رفت و دیگر بعراق برنگشت و از آن زمان تا سال ۶۰ هجری که سال قیام امام حسین (ع) است نتوانست از اوضاع عراق عموماً و کوفه خصوصاً از نزدیک آگاه گردد. و از زمانی که ابن عباس از عراق به حجاز رفت تا سال ۶۰ هجری بیست سال گذشته بود و در این مدت طولانی اوضاع اجتماعی عراق کاملاً دگرگون شده و نسل جدیدی روی کار آمده بود و این نسل جدید اکثریت مردم را تشکیل میدادند.

بدیهی است ابن عباس که بیست سال از عراق دور شده بود نمیتوانست از تحولاتی که در مدت بیست سال در اوضاع اجتماعی و سیاسی عراق بوجود آمده بود و از طرز تفکر نسل جدید بطور دقیق آگاه شود و آنچه او از اوضاع عراق میدانست بیش از دورنمای ناقص و شبیح تاریکی نبود.

ولی مسلم بن عقیل که مردی با بصیرت و مورد اعتماد امام حسین (ع) بود در حدود چهل روز اوضاع کوفه را از نزدیک بررسی کرد، و چهل روز مطالعه کافی است که يك فرد روشن بین را از اوضاع اجتماعی و سیاسی شهری مثل کوفه آگاه سازد.

مسلم مأموریت داشت تحقیق کند که آیا عموم بزرگان و خردمندان دورانندیش کوفه خواهان تغییر حکومت و آماده پشتیبانی امام حسین (ع) هستند یا نه. و پس از قریب چهل روز کنجکاو و بررسی دانست که عموم بزرگان و عقلای دورانندیش کوفه آماده تغییر حکومت و پشتیبانی

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۲ و ارشاد مفید ص ۱۸۳

امام هستند، از اینرو به امام نوشت:

«إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ إِنْ جَمَعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَعَكَ فَأَقْبِلْ حِينَ تَقْرَأُ
يُنَابِي وَالسَّلَامُ؟ آنچه میگویم حقیقت است: اکثریت قریب باتفاق مردم
کوفه آماده پشتیبانی شما هستند پس نامه مرا که خواندید فوراً به کوفه
حرکت کنید.»

آیا میتوان گفت: این گزارش و اظهار نظر مسلم از روی طغیان
احساسات بوده است؟

آیا میتوان گفت: مسلم بن عقیل پس از قریب چهل روز بررسی و
تحقیق نتوانسته است از اوضاع سیاسی و اجتماعی کوفه آگاه گردد و آنچه
نوشته سطحی و بی ارزش بوده است؟

آیا مسلم بن عقیل که در مدتی طولانی با طبقات مختلف مردم کوفه
معاشرت و مذاکره و مشورت کرده و با خردمندان باریک بین کوفه از نزدیک
در تماس بوده است بهتر از اوضاع کوفه آگاه بود یا ابن عباس که صدها
کیلومتر با کوفه فاصله داشت و بیست سال بود کوفه را از نزدیک ندیده بود
و از اوضاع نسل جدید اطلاع دقیقی نداشت؟

بدون هیچگونه تعصبی باید گفت: چون اطلاعات مسلم دقیق تر و
واقع بینانه تر بوده است طبیعتاً نظر مسلم بن عقیل با ارزش تر و بصلاحت نزدیک تر
بوده است.

و این تنها نظر مسلم بن عقیل نبود بلکه گروه بسیار زیادی از خردمندان
دوران پیش کوفه همین نظر را داشتند. و شماره این گروه خیلی بیشتر از
گروهی است که با سفر امام به کوفه مخالف بودند.

از اینرو امام حسین (ع) نظر مسلم را که همان نظر حبیب بن مظاهر
و مسلم بن عوسجه و دهها نفر از بزرگان و خردمندان کوفه بود بر نظر
ابن عباس و دیگران ترجیح داد و تصمیم گرفت بکوفه برود.

يك نکته:

چنین بنظر میرسد که ابن عباس از تماسهای نمایندگان مردم کوفه
با امام و از نامه های آنان بطور دقیق آگاه نبوده و نیز از بررسیهای دقیق
مسلم بن عقیل در باره اوضاع سیاسی کوفه و گزارش اطمینان بخش وی
اطلاع صحیحی نداشته است زیرا اینگونه مطالب از اسرار نظامی محسوب
میشود و اسرار نظامی همیشه و در همه دنیا مخفی بوده و رهبران انقلاب
اینگونه اسرار را حتی به نزدیکترین افراد نمیگویند.

و ابن عباس اگر چه تا حدودی با امام حسین (ع) نزدیک بوده ولی
چون نه در نهضت شرکت داشته و نه محرم اسرار بوده است طبیعتاً آنحضرت
اورا از جزئیات کار و بررسیهای دقیق مسلم و گزارش وی آگاه نفرموده است.
و در صورتی که ابن عباس از اسرار نظامی امام آگاه نباشد، حال افراد دیگر
ناگفته معلوم است.

روی این حساب باید گفت: همه کسانی که از روی دلسوزی، حسین بن
علی (ع) را از سفر کوفه بر حذر میداشتند بعلت بی اطلاعی از اسرار نظامی
امام و وجود نیروهای داوطلب آنحضرت بوده است که چنین اظهار نظری
میکردند.

بنابراین چنین گمان میرود که اگر ابن عباس یا دیگران از همه
جزئیات کار و زمینه مساعدی که برای تشکیل حکومت فراهم بود آگاه

میشدند آنها هم مثل مسلم بن عقیل و سایر بزرگان کوفه تأکید میکردند که امام زودتر بسوی کوفه حرکت فرماید .

خیال باطل :

ممکنست کسی خیال کند که ارزیابی امام حسین (ع) دربارهٔ اوضاع سیاسی عراق دقیق نبوده و ارزیابی ابن عباس دقیق تر بوده است زیرا ابن عباس به آنحضرت میگفت : من میترسم شما در این سفر مغلوب شوید^۱ و عاقبت همانطور شد که ابن عباس گفت .

ولی باید دانست که پیش بینی و ارزیابی اوضاع سیاسی يك مطلب است، و پیش آمدن حوادث پشت پرده مطلبی دیگر .

در جنگ احد «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان با جنگ در خارج مدینه مخالف بود و پیش بینی شکست مسلمانان را میکرد و میگفت : «عَلَيْكُمْ تَقْتُلُ أَنْفُسَنَا ؟ چرا ما خود را به کشتن بدهیم ؟ » و از اینرو در جنگ شرکت نکرد.^۲ ولی رسول خدا (ص) پیش بینی پیروزی مسلمانان را کرد و فرمود : «لَكُمْ النَّصْرُ مَا صَبَرْتُمْ»^۳ اگر شکیبا باشید پیروز میشوید . و در آغاز کار هم مسلمانان بردشمنان پیروز شدند تا آنجا که اردوی سه هزار نفری مشرکان پیش از بیست نفر کشته دادند و فرار کردند و زنانشان فریاد : واویلا، بلند نمودند .

اما آنگاه که اکثریت تیراندازان تپه «عینین» بطمع غنیمت، موضع

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۸

۲- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۶۴

۳- طبقات ج ۲ ص ۳۸

خود را خالی کردند و سواره نظام دشمن از پشت بمسلمانان حمله بردند نیروهای اسلام شکست خوردند و بیش از هفتاد کشته دادند و پیشانی رسول خدا (ص) و گونه صورت و لب پائین و دندان آنحضرت ضربت خورد و با صورت غرق خون بپهلوی زمین افتاد^۱ و چیزی نمانده بود که پیغمبر خدا (ص) کشته شود .

آیا در اینجا میتوان گفت : پیش بینی رسول خدا (ص) دربارهٔ غلبهٔ بردشمن دقیق نبوده و پیش بینی «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان دقیقتر بوده است؟! البته نه . بلکه پیش بینی و ارزیابی پیغمبر خدا (ص) کاملاً دقیق و صحیح بوده و دلیلش همان موفقیتی است که در آغاز کار نصیب مسلمانان شد، ولی حادثهٔ پشت پرده یعنی مخالفت تیراندازان با دستور آنحضرت و خالی کردن موضع خود سبب شکست مسلمانان و ضربت خوردن رسول خدا (ص) شد و این حادثهٔ پشت پرده چیزی بود که از نظر مجاری عادی و طبیعی پیش بینی نمیشد و رسول اکرم (ص) راهی برای جلوگیری از آن نداشت .

امام حسین (ع) نیز اوضاع عراق بلکه حجاز و سایر اقطار اسلامی را بطور دقیق بررسی و ارزیابی فرمود و بیش از چهار ماه (از سوم شعبان تا هشتم ذی الحجه) مشغول مطالعهٔ اوضاع سیاسی بود و با کمال احتیاط همهٔ جوانب کارها را ملاحظه نمود ، و پس از بررسی دقیق معلوم شد از نظر جریانات عادی و طبیعی امکان پیروزی نظامی هست اما ابن عباس چون در عمق جریانهای سیاسی که بر امام میگذاشت وارد نبود با سفر آنحضرت بکوفه مخالف بود ولی برخلاف نظر ابن عباس ارزیابی حسین بن علی (ع)

۱- طبقات ج ۲ ص ۴۱ و ۴۲

کاملاً دقیق و صحیح بود و چنانکه سابقاً گذشت این پنج چیز :

۱- ضعف حکومت .

۲- رنجش مردم .

۳- افکار عمومی .

۴- لیاقت رهبر .

۵- نیروهای داوطلب ، پیروزی امام را تضمین میکرد .

آری حوادث پشت پرده که از مجرای طبیعی قابل پیش بینی نبود اوضاع عراق را تغییر داد و عبیدالله زیاد که در آغاز کار از ترس ارتش داوطلب امام بقصر حکومتی فرار کرد و محاصره شد^۱ سرانجام بر نیروهای ملی مسلط گشت .

پس چنانکه در جنگ احد مخالفت تیراندازان را با دستور پیغمبر خدا(ص) که از حوادث پشت پرده بود نباید در حریم ارزیابی رسول خدا(ص) و پیش بینی پیروزی اردوی اسلام داخل کرد. همینطور حوادث پشت پرده کوفه را که باعث تسلط عبیدالله زیاد شد نباید در حریم ارزیابی امام حسین(ع) از اوضاع سیاسی عراق داخل کرد زیرا اینگونه حوادث پشت پرده از نظر جریانهای عادی قابل پیش بینی نیست.

چه امتیازی داشت ؟

ممکنست کسی بپرسد : اگر امام حسین(ع) قصد تشکیل حکومت داشت پس چه امتیازی بر عبدالله زبیر داشت که او هم برای تشکیل حکومت مبارزه میکرد ؟

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد مفید ص ۱۹۰

نظیر این، باز هم میتوان سؤال کرد: رسول خدا(ص) که در جنگ احد برای غلبه بر نیروهای مشرکان میجنگید چه امتیازی بر ابوسفیان داشت که او هم برای پیروزی بر رقیب میجنگید ؟

جواب: مردان خدا در مبارزاتی که میکنند سه امتیاز بر مردان هوی و دنیا دارند :

۱- امتیاز در هدف :

مردان دنیا هدفشان از مبارزه فقط اینست که از لذائذ دنیا بهره مند گردند. ولی مردان خدا هدفشان اینست که حق پیروز شود و از تشکیل حکومت منظوری جز زنده کردن حق و عدالت ندارند .

۲- امتیاز در وسیله :

مردان دنیا برای رسیدن بمقصد خود از هیچگونه اعمال ضد اخلاق و غیر انسانی باکی ندارند. ولی مردان خدا برای رسیدن به هدف هیچگاه به کارهای ضد ایمان و ضد اخلاق دست نمیزنند .

۳- امتیاز در نتیجه :

مردان دنیا اگر در مبارزه پیروز شوند بغیر از لذت‌های بی ارزش این جهان بهره‌ای نخواهند داشت و اگر شکست بخورند همه چیز خود را از دست داده‌اند. ولی مردان خدا اگر پیروز شوند چه بهتر از اینکه حق و عدالت را زنده کرده‌اند و اگر شکست هم بخورند چون هدفشان زنده کردن حق بوده است باز مغبون نشده‌اند و پاداش نیکو خواهند داشت. قرآن کریم در باره فرق بین آسیب دیدن و رنج بردن اهل حق و باطل میفرماید :

إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُونَ كَمَا تَأْمُونُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ^۱.

اگر شما مسلمانان در مبارزه رنج میبرید بت پرستان نیز رنج میبرند ولی فرقی که هست اینست که شما از خداوند امید پاداش نیکو دارید و آنان چنین امیدی ندارند .

امام حسین (ع) هنگامیکه برای مقاومت و تشکیل حکومت بسوی کوفه میرفت بقرّزدق فرمود : اگر قضای خداوند بدلخواه ما جاری شود در این مبارزه پیروز شدیم خدا را بر این نعمت شکر میکنیم. و اگر در این پیکار پیروز نشویم باز هم چون منظور ما طرفداری از حق بوده است از مرز حقیقت منحرف نشده و تجاوز نکرده ایم^۲. از آنچه گفتیم روشن شد که امام حسین (ع) و همه مردان خدا در مبارزات خود برای تشکیل حکومت سه امتیاز بر اهل باطل دارند :

۱- امتیاز در هدف .

۲- امتیاز در وسیله .

۳- امتیاز در نتیجه .

حکومت در خدمت دین :

ممکن است کسانی پیش خود فکر کنند امام که مردی آسمانی و ملکوتی است و رهبری عالی روحانی مردم را بعهده دارد با حکومت چکار دارد ؟

طلب منصب فانی نکند صاحب عقل

عاقل آنست که اندیشه کند پایان را

۱- سوره نساء آیه ۱۰۴

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۰ و ارشاد مفید ص ۱۹۹

ولی باید دانست امام علاوه بر اینکه دارای رهبری عالی روحانی است رهبری عالی سیاسی را هم بعهده دارد چنانکه در زیارت جامعه در باره ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده : «وَسَائِدَةُ الْعِبَادِ» یعنی شما زمامداران و سرپرستان بندگان هستید .

علمای کلام میگویند : «الْإِمَامَةُ رِئَاسَةٌ غَامَّةٌ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا نِيَابَةٌ عَنِ النَّبِيِّ (ص)» امامت بمعنای ریاست عمومی در امور دین و دنیای مردم است بعنوان جانشینی پیغمبر (ص).

بنابراین امام که جانشین پیغمبر است در آنجا که شرائط مساعد باشد باید زمامداری مردم را بپذیرد و در سایه قدرت حکومت قوانین دین را اجراء کند .

اسلام در مورد فرهنگ و اقتصاد و نظامات اجتماعی و سیاست داخلی و خارجی و جنگ و صلح و سایر شئون حیاتی اجتماع دارای قوانین مخصوصی است و اساساً مکتب مستقلی در برابر مکتبهای دیگر دارد. و تردیدی نیست که امام در صورتی میتواند قوانین حیات بخش اسلام را موبمو اجرا نماید که قدرت حکومت را در دست داشته باشد زیرا آنها در سایه قدرت حکومت امام است که خدمتگذاران پاداش می یابند و مجرمان به کیفر میرسند و مالیات اسلامی (زکوة و خمس) بطور صحیح وصول و مصرف میشود و علم و فرهنگ توسعه می یابد و تبلیغات دینی با اسلوبی منظم و مؤثر انجام میشود و قرارداد های فرهنگی و اقتصادی و غیره با کشورهای دیگر بسود اسلام بسته میشود و خلاصه با قدرت حکومت است که جهان اسلام میتواند در راه ترقی و تکامل مادی و معنوی بسرعت پیش برود .

۱- شرح باب حاد عشر مبحث امامت ص ۴۳

رسول خدا (ص) سیزده سال در مکه مردم را دعوت به اسلام فرمود ولی چون هنوز حکومت آنحضرت تشکیل نشده بود پیشرفت چشمگیری نصیب اسلام نشد. اما پس از آنکه بمدینه هجرت فرمود و حکومت اسلامی تشکیل یافت در فاصله‌ای کمتر از ده سال تقریباً سراسر جزیره العرب را زیر نفوذ خود در آورد و در برابر حکومت‌های بزرگ آنروز ایستاد و به پیشرفت خود ادامه داد. این موفقیت بزرگ در سایه قدرت حکومت بود.

پس امام نیز مثل رسول خدا (ص) تنها با قدرت حکومت خویش میتواند قوانین سعادت بخش اسلام را در متن اجتماع پیاده کند و در آنجا که شرائط تشکیل حکومت یا زمینه فراهم کردن شرائط موجود باشد بر امام لازم است برای فراهم کردن شرائط و تشکیل حکومت اقدام نماید زیرا اجرای قوانین اسلام واجب است و تشکیل حکومت مقدمه آنست و مقدمه واجب واجب است.

آری حکومت از این نظر که يك منصب دنیائی است در نظر امام هیچ ارزشی ندارد چنانکه امیر المؤمنین (ع) فرمود این حکومت بقدر کفش کهنه‌ای نمی‌ارزد و فقط برای تثبیت حق و کوبیدن باطل است که زمامداری را قبول کرده‌ام.

امام حسین (ع) فرزند همین علی است و حکومت از نظر اینکه يك منصب دنیائی است در نظر آنحضرت ارزشی ندارد ولی آنگاه که اسلام را در خطر می‌بیند و تشخیص میدهد که زنده کردن اسلام و پیاده کردن قوانین سعادت بخش آن بطور کامل فقط در پناه قدرت حکومت میسر است بمنظور تشکیل حکومت بسوی کوفه حرکت میکند و میفرماید: «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ

أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ^۱. ماخاندان پیغمبر برای زمامداری اسلام شایسته‌تریم.

بنا بر این حکومت در نظر امام فقط وسیله‌ای است برای اجرای قوانین اسلام که لازم است در شرائط مساعد، این وسیله را فراهم کند، و این حقی است که واجب است آنرا بگیرد یعنی حق اسلام است، حق پیغمبر اسلام است، حق اجتماع اسلامی است و امام نمیتواند از آن صرف نظر کند زیرا حق شخصی او نیست که از آن بگذرد.

مطالبه حق:

کسی که به روح فقه اسلامی آشنا باشد میداند که گرفتن حق (مگر در موارد خاصی) واجب است خصوصاً حقی که جنبه اجتماعی و عمومی داشته باشد و به سعادت و شقاوت امت مربوط باشد. خلافت اسلامی که حق امام معصوم است پیش از آنکه حق شخصی باشد جنبه عمومی و اجتماعی دارد زیرا اگر خلافت در دست امام معصوم باشد جهان اسلام و امت اسلامی میتواند تحت رهبری وی گامهای بلندی در راه تکامل و ترقی بردارد.

این که امیر المؤمنین علیه السلام پس از داستان سقیفه و در جریان شوری میکوشید حق خلافت را برای خود ثابت کند از آنجهت بود که میدانست اگر خلافت در دست افراد نالایق باشد جهان اسلام بسوی سقوط کشانده میشود و اگر در دست آنحضرت باشد امت اسلامی بسوی تکامل پیش میرود و اسلام عزیز هر چه بیشتر گسترش می‌یابد. علی علیه السلام برای گرفتن حق خود (خلافت) نا آنجا صراحت و قاطعیت داشت که بوی گفتند:

تو برای گرفتن خلافت حریص هستی امام در جواب آنان فرمود: «إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقَّاهُ وَبِي وَأَنْتُمْ تَحْوُلُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ»^۱. من حق خود را مطالبه میکنم و شما نمیگذارید این حق (خلافت) بمن برسد.

بدون شك اگر علی (ع) مطالبه خلافت را نمیکرد مسئول بود و نمیتوانست جواب خدا را بدهد، اگرچه در مطالبه حق بمقصودش نرسید. امام حسین (ع) نیز هنگامیکه شرائط را مساعد می بیند بر خود واجب میدانند برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اقدام کند و از این راه اسلام پایمال شده و امت ضربت خورده را از چنگال حکومت ضد اسلام یزید نجات دهد.

پس روشن شد که گرفتن حق یعنی قبضه کردن خلافت اسلامی در چنین شرائطی بر آنحضرت واجب بود زیرا با بودن نیرو، حجت خدا بروی تمام شده بود و اگر برای تشکیل حکومت اسلامی و زنده کردن اسلام تلاش نمیکرد نمیتوانست جواب خدا را بدهد.

تصرف کاروان :

امام حسین علیه السلام در راه خود به کوفه هنگامیکه به «تنعیم»

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۷۰

۲- این همان حق حاکمیت و امامت است که طبق حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار شده و بنام ولایت تشریحی خوانده میشود در مقابل ولایت تکوینی. و معنای ولایت تکوینی اینست که پیغمبر و امام با اذن خداوند در کائنات تصرف میکنند. چنانکه رسول خدا (ص) به درخت دستور داد از جای خود کنده شود و بیاید در حضور آنحضرت توقف کند (نهج- البلاغه او آخر خطبه ۱۹۰)

رسید کاروانی را دید که از یمن بشام میرفت، بار این کاروان حله های یمنی و ورس بود که حاکم یمن «بُخَيْرِ بْنِ رِبْعَانَ حَمِيرِي» برای یزید بن معاویه فرستاده بود. امام دستور داد کاروان را بگیرند و اموال آنرا بتصرف در آورند. آنگاه به شتردارانی که شترهای خود را کرایه داده بودند تا این اموال را برای یزید بشام ببرند فرمود: ما شمارا آزاد میگذاریم هر کدام مایل هستند با ما بعراق بیایند با آنان خوشرفتاری میکنیم و کرایه شترانشان را می پردازیم و هر کدام مایل نیستند همراه ما بیایند با اندازه راهی که از یمن تا اینجا طی کرده اند کرایه آنان را میدهیم. يك عده از آنان کرایه خود را گرفتند و برگشتند و يك عده همراه آنحضرت بعراق رفتند و آنگاه که بارها را بمنزل رساندند امام کرایه شترانشان را باضافه پوششی به آنان تسلیم فرمود^۱.

ممکن است کسانی بپرسند: آیا مصادره اموال کاروان آن هم باقوه قهریه مناسب شأن امام است؟

ولی باید دانست در آن شرائط بر امام واجب بود اموال کاروان را تصرف کند به دو دلیل:

۱- چون این ثروت هنگفت از بیت المال مسلمانان بود و برای یزید میرفت تا مثل باقی اموال خزانه مملکت در راه هوسهای وی مصرف شود بر امام که ولی خدا و سرپرست مسلمانان است واجب بود این اموال

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۹ و ۲۹۰ و لهوف ص ۶۰ و الاخبار الطوال

غصب شده را از غاصب بگیرد و بمصرف مصالح مسلمانان برساند^۱ و سابقاً اشاره شد که گرفتن حق بر امام واجب است خصوصاً حقی که مربوط به امت اسلامی باشد.

۲- چون امام در مقابل حکومت ضد اسلام یزید قیام کرده و تصمیم داشت خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند و این کار علاوه بر قدرت نظامی احتیاج به قدرت اقتصادی داشت از اینرو بر آنحضرت واجب بود در تهیه قدرت اقتصادی نیز بکوشد، بنابراین لازم بود اموال کاروان را که مقدار قابل توجهی بود بتصرف درآورد و از این راه نیروی مالی خویش را تقویت کند تا بتواند مبارزه با حکومت یزید را بطور اطمینان بخش تری دنبال نماید.

پس معلوم شد که تصرف اموال کاروان نه تنها بامقام امام ناسازگار نیست بلکه اگر این اموال را تصرف نمیکرد در برابر خدا و اسلام مسئول بود که چرا با اینکه قدرت داشت اموال غصب شده مسلمانان را از غاصب نگرفت و برای مبارزه با حکومت یزید در تقویت نیروی مالی خویش نکوشید؟

بهترین دلیل اینکه تصرف کاروان از طرف امام لازم بود عمل خود آنحضرت است زیرا امام برخلاف وظیفه کاری نمیکند و بهمین علت عمل وی برای دیگران حجت است.

مسئله بیعت :

میدانیم که امام حسین (ع) مسلم را به کوفه فرستاد تا اگر شرائط

۱- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۷۹

مساعد باشد از مردم بیعت بگیرد. اینک برای اینکه ماهیت بیعتی که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت روشن شود لازم است بحث کوتاهی درباره معنای بیعت و اقسام آن بشود.

حقیقت بیعت اینست که کسی دست بدست دیگری بدهد و عهد و قراردادی با وی استوار کند و ملتزم شود بدان عمل نماید و بیعت اقسامی دارد که در اینجا بچند قسم از آن اشاره میشود :

۱- بیعت متابعت :

و آن آنست که بیعت کننده ملتزم شود چیزهایی را که در ضمن بیعت بوی پیشنهاد میشود بپذیرد و بدان عمل کند مثل بیعت زنانی که مسلمان میشدند و بیعت میکردند که از بت پرستی و دزدی وزنا و... پرهیز کنند^۱ و این در حقیقت بیعت پیروی از اسلام است.

۲- بیعت بخلاف :

و آن آنست که بیعت کننده پشتیبانی خود را از خلیفه جدید اظهار کند چنانکه انبوه مردم بعد از قتل عثمان با علی علیه السلام بیعت نمودند و بدینوسیله پشتیبانی خود را از آنحضرت اعلام داشتند و بدینوسیله به امام رأی اعتماد دادند.

۳- بیعت برای جهاد :

و آن آنست که بیعت کننده آمادگی خود را برای پیکار با دشمن تحت فرمان کسی که با وی بیعت میکند اعلام دارد، چنانکه مسلمانان در «حُدَیْبِیَّة» بارسول خدا (ص) بیعت کردند که تا سرحد مرگ بادشمن پیکار نمایند^۲.

۱- سوره ممتحنه آیه ۱۲

۲- مجمع البیان ج ۹ ص ۱۱۳

وچنانکه امیرالمؤمنین (ع) قبل از جنگ جمل در «ذی قار» از مردمی که حاضر بودند برای جهاد بیعت گرفت^۱.

بیعتی هم که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت برای جهاد با دشمن بود و مردم در این بیعت ملتزم شدند تحت فرمان امام حسین علیه السلام با حکومت یزید پیکار نمایند.

مرحوم شیخ مفید قدس سره در این باره چنین میفرماید: «فَدَعَى إِلَى

الْجِهَادِ وَشَمَرَ لِلْقِتَالِ وَتَوَجَّهَ بِوَلَدِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ
تَحَوُّ الْعِرَاقِ لِلْإِسْتِنصَارِ بِمَنْ دَعَاهُ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَقَدَّمَ أَمَامَهُ ابْنَ عَمِّهِ مُسْلِمَ بْنِ
عَقِيلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِلدَّعْوَةِ إِلَى اللَّهِ وَالْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى الْجِهَادِ قَبَايِعَهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ
عَلَى ذَلِكَ.^۲

امام حسین علیه السلام مردم را بجهاد دعوت فرمود و آماده پیکار شد و با فرزندان و خاندانش از حرم خدا و حرم رسول خدا (ص) بسوی عراق حرکت کرد تا بکممک شیعیان خود با دشمنان مبارزه نماید و قبلاً مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا مردم را بسوی خدا دعوت کند و برای آنحضرت بمنظور جهاد بیعت بگیرد پس اهل کوفه با وی برای جهاد بیعت کردند». آیا بیعت برای جهاد میتواند هدفی بجز برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود داشته باشد؟

حکم بعدالت :

آنگاه که مسلم بن عقیل دستگیر و بحضور ابن زیاد برده شد بوی

گفت: تو آمده‌ای که بین مردم تفرقه بیندازی؟ مسلم ضمن جوابی که به ابن زیاد داد فرمود: «آتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَ بِالْقَدْلِ وَنَدْعُو إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ.»^۱ ما آمده‌ایم تا مردم را امر بعدالت کنیم و بحکم قرآن دعوت نمائیم.

آیا بچه وسیله‌ای میتوان امر بعدالت کرد و احکام قرآن را در بین مردم زنده ساخت؟

بدین وسیله میتوان امر بعدالت کرد که به سازمان دادگستری اسلامی دستور داده شود براساس حکم قرآن و قانون عدالت به پرونده‌ها رسیدگی کند و حکم صادر نماید. بدیهی است در آن زمان در صورتی ممکن بود براساس حکم قرآن به پرونده‌ها رسیدگی شود که خلافت بمرکز اصلی خود برگردد و زمام امور بدست امام حسین (ع) سپرده شود و سازمان دادگستری زیر نظر مستقیم آنحضرت کار کند و حکم صادر نماید. بنا براین از سخن مسلم بن عقیل که میگوید: آمده‌ایم تا امر بعدالت کنیم و مردم را بحکم قرآن دعوت نمائیم معلوم میشود مسلم مأموریت داشته است تا در صورت امکان نیروئی آماده کند که در پرتو آن قدرت خلافت اسلامی به امام حسین (ع) برگردد تا براساس عدالت در بین مردم حکم شود و احکام قرآن کریم زنده گردد.

واین همان مطلبی است که ابن زیاد ضمن سخنانش با مسلم بن عقیل بدان اشاره میکند و میگوید: تو آرزوی چیزی را داشتی (یعنی حکومت) که خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نبودی، مسلم فرمود: اگر ما لایق آن نیستیم پس چه کسی لایق آنست؟ ابن زیاد گفت: امیرالمؤمنین یزید لایق آنست^۲.

۱ و ۲- ارشاد مفید ص ۱۹۶

۱- ارشاد ص ۱۱۷ ۲- ارشاد مفید ص ۱۷۹

معلوم میشود مسئله خلافت و حکومت مطرح بوده است نه چیز دیگر.^۱
(به پاورقی دقیقاً توجه شود)

يك تذکر:

کسانی که میگویند: امام حسین (ع) هنگامیکه تصمیم گرفت به کوفه برود نیروی کافی نداشته و امکان پیروزی برای آنحضرت نبوده لازمه سخن آنان اینست که نسبت خطاء و اشتباه به مسلم بن عقیل بدهند زیرا مسلم برای امام نوشت: «إِنَّ جَمَعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَعَكَ^۲ اکثریت قریب باتفاق مردم کوفه پشتیبان شما هستند».

بدیهی است وقتی که مسلم تشخیص میدهد اکثریت مردم کوفه پشتیبان فرزند پیغمبر (ص) هستند بدون تردید نظر وی امکان پیروزی آنحضرت بوده و گرنه به امام مینوشت که بسوی کوفه حرکت کند.

حالا کسی که نظرش مخالف نظر مسلم بن عقیل است و میگوید: امکان پیروزی برای امام نبوده آیا میتواند نسبت خطای در تشخیص به مسلم بدهد؟!

از طرف دیگر چون مسلم بن عقیل مورد اعتماد امام حسین (ع) بوده و بهمین جهت وی را برای این کار بزرگ انتخاب کرد. در اینصورت اگر کسی نسبت خطای در تشخیص به مسلم بدهد باید در حسن انتخاب امام

۱- کسانی که میگویند: امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت فرمود گفتگوی مسلم را با ابن زیاد چگونه معنی میکنند؟ آیا میگویند: مسلم گفته است: ما آمده ایم تا با کشته شدن خود مردم را امر بعدالت کنیم و ابن زیاد بمسلم گفته است: تو آرزوی کشته شدن داشتی ولی خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نیستی بلکه یزید بن معاویه لایق کشته شدن است؟!.

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷

تردید کند و این معنی به هیچ وجه قابل قبول نیست.

بنابراین کسانی که میگویند: هنگامی که امام حسین (ع) تصمیم گرفت به کوفه برود امکان پیروزی و غلبه بر دشمن برای حضرتش نبوده نسبت خطای در تشخیص به مسلم میدهند و بطور غیر مستقیم به حسن انتخاب امام خدشه وارد میکنند و توجه ندارند.

اتمام حجت دوجانبه:

آنگاه که گروهائی از مردم آمادگی خود را برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اعلام کردند و بطور اطمینان بخشی اظهار وفاداری نمودند حجت بر امام تمام میگردد و بر او واجب میشود که قدرت موجود را برای برگرداندن خلافت بکار بندد و زمام امور را بدست بگیرد و از این راه دین پایمال شده را زنده نماید.

ولی نکته قابل ملاحظه اینست که اقدام امام برای تشکیل حکومت اسلامی و برچیدن حکومت ظلم دارای جنبه اتمام حجت نیز هست. و بتعبیر دیگر هم انجام مسئولیت است و هم اتمام حجت.

انجام مسئولیت است برای اینکه وظیفه آنحضرت زنده کردن دین است.

و اتمام حجت است برای اینکه اگر امام در شرائط مساعد وارد میدان شد و برای برگرداندن خلافت بمسیر اصلی خود اقدام کرد ولی حوادثی رخ داد که قیام شکست خورد در اینصورت امام حجت را بر مردم تمام کرده و جای هیچگونه اعتراضی را باقی نگذاشته است.

بنابراین در مورد قیام امام حسین (ع) اتمام حجت بطور دوجانبه

وجود داشت یعنی هنگامیکه شرائط برای برگرداندن خلافت اسلامی مساعد گشت هم حجت خدا بر امام تمام شد، و هم آنحضرت باقیام و اقدام مردانه خود حجت را بر مردم تمام کرد.

ولی باید توجه داشت که اقدام سیدالشهداء سلام الله علیه برای تسخیر عراق تنها بمنظور اتمام حجت نبود بلکه دارای دوجنبه بود یعنی هم فکر احیای اسلام از راه برگرداندن خلافت بود و هم اتمام حجت.

نیروهای داوطلب چه شد؟

این سؤال بذهن هر صاحب نظری میآید که: پس این نیروی داوطلب امام حسین(ع) که در صفحه ۳۴ بعد شرحش گذشت چه شد که بکمک آنحضرت نیامد و حکومت یزید را درهم نکوبید؟

نظیر این سؤال درباره امیرالمؤمنین علیه السلام هم پیش میآید که: ارتش نیرومند آنحضرت در جنگ صفین چه شد که بدامام کمک نکرد و معاویه را درهم نکوبید؟

جواب:

همه میدانند که در جنگ صفین امیرالمؤمنین(ع) تا آستانه پیروزی قطعی پیش رفت ولی نفاق و اختلافی که پس از نیرنگ عمرو بن العاص و بلند کردن قرآنها بر سر نیزهها در قشون آنحضرت پدید آمد از پیروزی نظامی امام جلوگیری کرد و با اینکه ارتش نیرومند علی علیه السلام در حضور وی و زیر نظر مستقیم او بود اختلاف داخلی همچون دیوار فولادی بین امام و ارتش وی حائل گشت بطوری که دیگر قشون آنحضرت بطور کامل مطیع او نبود، و فرماندهی سپاه عملاً از امیرالمؤمنین سلب شد،

چنانکه خودش فرمود: «لَأَرَأَى يَمَنَ لَاطِطَاعُ»^۱: کسی که اطاعتش نکنند رأی و دستور او ارزشی ندارد». و در چنین شرائطی پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود.

نیروهای داوطلب امام حسین(ع) هم پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و بسته شدن راهها دیگر نتوانست با آنحضرت رابطه برقرار کند و پس از آنکه نظامیان مسلح عبیدالله زیاد به ریاست «حُرَّ بْنَ يَزِيدٍ» برای جلب امام آمدند و او را زیر نظر گرفتند فرماندهی نیروهای ملی کوفه از آنحضرت سلب شد و در چنین شرائطی پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود.

بنابراین علت اصلی اینکه پیروزی نظامی برای امیرالمؤمنین(ع) در صفین و برای امام حسین(ع) در قیام خود میسر نشد این بود که رابطه مقام فرماندهی با ارتش قطع شد با این تفاوت که در جنگ صفین پرده آهنین نفاق و اختلاف رابطه مقام فرماندهی را با ارتش قطع کرد. و در حادثه قیام امام حسین(ع) دگرگونی اوضاع کوفه و مسلط شدن عبیدالله زیاد و بسته شدن راهها، رابطه امام را با نیروهای آنحضرت قطع نمود.

آیا مسلم مسئول بود؟!!

هر کسی از خود میپرسد که: مسئول این قطع رابطه بین امام و نیروهای وی کیست؟ آیا میتوان گفت: مسلم بن عقیل مسئول است، زیرا او بود که نتوانست نیروهای داوطلب حسین بن علی(ع) را بطور صحیح رهبری کند و با قدرت آن نیروها، عبیدالله زیاد را بکوبد؟!!

۱- نهج البلاغه خطبه ۲۷

در اینجا باید گفت: آنچه مسلم است «مسلم بن عقیل» که مردی مجاهد و با اخلاص بود مأموریت پرخطر خود را بخوبی انجام داد و اوضاع سیاسی کوفه را بطور دقیق بررسی کرد و ضمن بررسی اوضاع سیاسی کوفه نیروی نظامی مجهزی فراهم آورد و زمینه را برای وارد شدن امام حسین (ع) به کوفه از هر جهت مساعد کرد و به امام نوشت که زودتر به کوفه حرکت کند و بانتظار مقدم آنحضرت نشست.

ولی حوادث، چنین پیش آمد که عبیدالله زیاد حاکم جدید کوفه بوسیله جاسوس مخصوص خود از جایگاه مسلم آگاه شد، و میزبان مسلم بن عقیل، هانی بن عروه را احضار کرد و از او خواست که مسلم را تسلیم ابن زیاد کند و چون او این کار را نکرد بسختی کتک خورد و با صورت خون آلود زندانی گشت^۱. مسلم که اوضاع را چنین دید دانست که چون دشمن از جایگاه او آگاه شده است اگر در پناه قدرت نظامی، خود را نگهداری نکند او را بطور غافلگیر محاصره میکنند و رابطه اش را بانبروهای مسلح قطع مینمایند و در آن صورت شکست اوقطعی خواهد بود از اینرو برای پیشگیری از غافلگیر شدن فرمان داد که نیروهای ذخیره آماده شوند و در اندک زمانی حداقل چهار هزار مرد مسلح آماده شدند^۲. مسلم بن عقیل فرماندهان قسمتهای مختلف قشون را تعیین کرد و خود نیز فرماندهی کل نیروها را بعهده گرفت و دستور حرکت داد. این قشون منظم بفرمان مسلم باید از کوچه های کوفه عبور کند و قصر حکومتی را که عبیدالله زیاد پس از سخنرانی تهدید آمیز خود در مسجد از ترس نیروهای مسلم بدانجا پناهنده

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۹

۲- ارشاد ص ۱۹۰

شده بود^۱ محاصره نماید، طولی نکشید که قصر عبیدالله بوسیله نیروهای مسلم محاصره شد^۲ و ابن زیاد خود را در آستانه مرگ دید. منظور از محاصره قصر این بود که عبیدالله زیاد دستگیر یا کشته شود.

بطوریکه می بینیم تا اینجا مسلم بن عقیل بسیار ماهرانه و دقیق کار کرده و بطور رضایتبخشی پیش رفته است.

فعالیت های متقابل :

در اینجا عبیدالله زیاد که با عده ای بین پنجاه^۳ تا دویست نفر^۴ از یاران خود در قصر محاصره شده بود برای مغلوب کردن رقیب و نجات از مرگ دست بفعالیت های متقابل زد.

فعالیت های ابن زیاد را میتوان در این چند چیز خلاصه کرد :

۱- به کثیر بن شهاب که از سران کوفه بود دستور داد به داخل شهر کوفه برود و از طائفة مذبحج عده ای را که مطیع او بودند گرد آورد و در پناه نیروی جمعیت خویش در کوچه ها و خیابانهای کوفه گردش کند و با سخنرانی و تبلیغات زبانی مردم را از کمک کردن بمسلم بن عقیل بر حذر بدارد و از مخالفت با حکومت و جنگ با نیروهای دولتی بترساند^۵.

۲- به پنج نفر از افراد سرشناس کوفه از قبیل «محمد بن اشعث» و

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۵ و ارشاد مفید ص ۱۹۰

۲- طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد ص ۱۹۰

۳- الاخبار الطوال ص ۲۱۷

۴- طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد ص ۱۹۰

«شمر بن ذی الجوشن» دستور داد که از قصر خارج شوند و هر يك عده‌ای از مردم را که مطیع آنان هستند گرد آورند و هر کدام از آنان در يك نقطه از شهر متمرکز شوند و در پناه قدرت جمعیت، پرچمهای امانی را برافرازند و ضمن سخنرانیهای خود بمردم گوشزد کنند که هر کس میخواهد از مجازات حکومت در امان باشد زیر یکی از این پرچمها وارد شود، و بدینگونه پنج پرچم امان در پنج نقطه شهر کوفه برافراشتند و مردم را دعوت کردند که برای نجات از انتقام حکومت به این پرچمها ملحق گردند.

۳- دو نفر از طرفداران مسلم بن عقیل که حرکت کرده بودند تا به نیروهای مسلم ملحق شوند، و یکی از آن دو با جمعیتی از «بنی فقیان» حرکت کرده بود بوسیله کثیر بن شهاب و محمد بن اشعث دستگیر و بدستور عبیدالله زیاد زندانی شدند. زندانی شدن این دو نفر و متفرق شدن جمعیت «بنی فقیان» در مرعوب کردن طرفداران مسلم اثر محسوسی داشت.

۴- پس از آنکه کثیر بن شهاب و آن پنج نفری که پرچمهای امان برافراشته بودند سخنرانیهای برضد مسلم و بنفع ابن زیاد در داخل شهر کوفه کردند سه نفر از آنان یعنی کثیر بن شهاب و محمد بن اشعث و قعقاع بن شور با جمعیت فراوانی از پیروان خود بقصر حکومتی برگشتند و عبیدالله زیاد را که از کمی عده ناراحت بود تقویت کردند.^۲

۵- علاوه بر تبلیغاتی که در محلات مختلف شهر کوفه برضد مسلم بن عقیل شد ابن زیاد دستور داد باردیگر تبلیغات ضد مسلم را از بالای قصر شروع کنند، و کثیر بن شهاب و همکاران او از بالای بام قصر سخنرانیهای

۲۰۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد مفید ص ۱۹۱

تهدید آمیزی برضد مسلم کردند. کثیر بن شهاب ضمن سخنرانی خود از بالای بام که روی سخنش با نیروهای مسلم بود گفت:

ای مردم! بخانه‌های خود برگردید و بیهوده خود را بکشتن ندهید اینک نیروهای یزید از شام بسوی کوفه حرکت کرده^۱ و عبیدالله زیاد حاکم عراق باخدای خود عهد کرده است که اگر شما همین امشب بخانه‌های خود برنگردید و با او سر جنگ داشته باشید دودمانتان را از عطای بیت‌المال محروم کند و جنگجویان شما را بدون پاداش بجنگهای شام بفرستد و بی‌گناهان را بجرم خطاکاران مؤاخذه کند تا همه شما مطیع وی گردید.

همکاران کثیر بن شهاب نیز سخنرانیهای شبیه سخنرانی وی ایراد کردند و این سخنرانیها که از بالای بام قصر ایراد میشد تأثیر زیادی در روحیه طرفداران مسلم کرد.^۲

ورق برگشت :

فعالیتهای متقابلی که از طرف عبیدالله زیاد و یاران او برضد مسلم بن عقیل شد اثر عمیقی در افکار نیروهای مسلم کرد :

۱- سخنرانیهای ضد مسلم در کوچه‌ها و خیابانهای کوفه.

۲- برافراشتن پرچمهای امان در پنج نقطه کوفه.

۳- دستگیر شدن دو نفر از طرفداران وفادار مسلم.

۱- این دروغی بود که برای ترساندن مردم گفت و گرنه لشگری از شام حرکت نکرده بود.

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۷ و ارشاد مفید ص ۱۹۱

۴- سخنرانیهای تهدیدآمیزی که از بالای بام قصر در حضور نیروهای مسلم از طرف یاران ابن زیاد برضد مسلم ایراد شد.

همه این فعالیتها که با خشم و خشونت برضد مسلم انجام گرفت کار خود را کرد و در وقتیکه بحران کوفه بمنتهای اوج خود رسیده بود چرخ حوادث بنفع عبیدالله زیاد به گردش درآمد و ناامیدی مردم از اینکه امام حسین (ع) باین زودی وارد کوفه شود و فرارسیدن شب نیز کمک کرد و با رفتن عدهای از طرفداران مسلم و دودلی عدهای دیگر، نظم نیروهای ملی بهم خورد و فرماندهی نیروهای امام حسین (ع) از مسلم بن عقیل سلب شد و نیروهای دودل پراکنده شدند، و پس از نماز مغرب که در مسجد جامع کنار قصر حکومتی انجام شد چیزی نگذشت که مسلم در تاریکی شب در کوچه‌های کوفه تنها ماند و بخانه زنی بنام طوعه پناه برد.^۱

همانطور که در حادثه صفین در وقتیکه بحران جنگ بمنتهای اوج خود رسید و امیر المؤمنین (ع) تا آستانه پیروزی قطعی پیش رفت، چرخ حوادث بنفع معاویه به گردش درآمد و نیروهای امام بعثت نیرنگ عمرو ابن عاص فریب خوردند و فرماندهی ارتش علی علیه السلام عملاً از آنحضرت سلب شد. در اینجا نیز فعالیتهای سیاسی عبیدالله زیاد را بطه بین مسلم بن عقیل را با نیروهای او قطع کرد و فرماندهی سپاه عملاً از وی سلب شد. آیا در این جریان میتوان هیچگونه مسئولیتی را بعهده مسلم گذاشت؟!^۱

مرد مجاهدی که با آنهمه ناراحتیها روبرو بود ولی بر اثر لیاقت خود در میان امواج مشکلات، ارتش نیرومندی تشکیل داد و زمینه را

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۷ و ارشاد مفید ص ۱۹۲

برای وارد شدن امام حسین (ع) به کوفه از هر جهت مهیا ساخت، ولی در مراحل اخیر بحران کوفه دیگر امکانات بوی اجازه نداد که بر دشمن مسلط گردد، آیا چه مرد مجاهدی با اینهمه اخلاص و فداکاری باز هم مسئول است؟!^۱

اگر در حادثه صفین که جریان کار بنفع معاویه شد، امیر المؤمنین (ع) مسئولیت داشت!!! در حوادث کوفه هم که جریان کار بنفع عبیدالله زیاد انجام یافت مسلم بن عقیل مسئولیت دارد.

دو مشکل:

در حوادث بحرانی کوفه که سرانجام بنفع عبیدالله زیاد تمام شد دو مشکل و معما بچشم میخورد که انسان را در فهم صحیح حوادث مربوط بقیام مسلم بن عقیل دچار تردید میکند.

مشکل اول:

مشکل اول اینست که می بینیم پس از آنکه قصر حکومتی بوسیله نیروهای مسلم محاصره شد رابطه قصر با خارج بطور کامل قطع نشده و پس از محاصره نیز اشراف کوفه از یکی از درهای قصر که مجاور مسکن رومیها بوده بقصر رفته و با عبیدالله زیاد تماس می گرفتند، و می بینیم عبیدالله زیاد افرادی از قبیل کثیر بن شهاب و همکاران او را به داخل شهر کوفه فرستاد و آنان جمعیتهایی تشکیل دادند و پرچمهای امان در چند نقطه شهر برافراشتند و تبلیغات دولتی را برضد مسلم بن عقیل برآوردند و باختند و برای تقویت ابن زیاد از همین در، جمعیتی را بقصر بردند.^۱

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد مفید ص ۱۹۱

آیا بچه علت رابطه عبیدالله زیاد با خارج قصر بطور کامل قطع نشده است؟

آیا وضع ساختمان منازل اطراف قصر در ناحیه مسکن رومیها و راهی که از این ناحیه بقصر منتهی میشده چگونه بوده است که نیروهای مسلح و منظم مسلم که حداقل چهار هزار بوده اند^۱ نتوانسته اند این ناحیه را نیز در محاصره خود بگیرند و رابطه قصر را بطور کامل با خارج قطع کنند؟!

ما که در اواخر قرن چهاردهم هجری زندگی میکنیم نمیتوانیم بطور دقیق از اوضاع ساختمانی و کوچه‌ها و خیابانهای آن که بقصر متصل میشده اطلاع حاصل کنیم تا بدانیم بچه علت ناحیه مسکن رومیها و دری که از این ناحیه باز میشده در محاصره نیروهای مسلم در نیامده است؟!

شاید بتوان گفت: اگر چه مسلم بن عقیل چند هزاران نیروهای خود را بعنوان احتیاط آماده کرده بود ولی چون هنوز حکومتی تشکیل نداده و بیت المال را در اختیار نگرفته بود و نیروهای خود را بطور کامل منظم و مجهز نکرده و منتظر بود که با ورود امام حسین (ع) به کوفه همه این کارها زیر نظر مستقیم آنحضرت انجام پذیرد. و محاصره قصر نیز بدون پیش بینی و آمادگی قبلی بطور ناگهانی و برای جلوگیری از غافلگیر شدن بوقوع پیوست. روی این جهات، نیروهای مسلم بن عقیل نتوانستند بطور کامل قصر را محاصره و رابطه ابن زیاد را با خارج قطع کنند.^۲

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۵ و ارشاد مفید ص ۱۹۰

۲- یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده است: شاید شکاف در خط

محاصره بدین جهت بوده که خروج مسلم با دستپاچگی صورت گرفت و فرصت ←

مشکل دوم:

همه مؤرخان مینویسند: مسلم بن عقیل پس از آنکه یارانش پراکنده شدند در کوچه‌های کوفه تنها ماند و حتی يك نفر از طرفدارانش نبود که او را راهنمایی کند^۱ در حالیکه میدانیم افراد از جان گذشته‌ای مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی در اردوی مسلم وجود داشتند و بعضی از این افراد مثل مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی از فرماندهان نیروهای مسلم بودند^۲، این افراد با ایمان و فداکاران شهیدای کربلا هستند که پس از شهادت مسلم نیز دست از امام حسین (ع) برنداشتند و با هر زحمتی بود خردشان را به آنحضرت رسانیدند و در رکابش شهید شدند. چگونه میتوان باور کرد که مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی مسلم بن عقیل را تنها بگذارند و بخانه‌های خود بروند؟!

آیا در مراحل اخیر بحران کوفه چه وضع فوق العاده‌ای حکومت میکرد؟ و آیا نیروهای عبیدالله زیاد بچه نوع فعالیت‌هایی دست زده‌اند که رابطه مسلم بن عقیل را با این یاران فداکار و با ایمانش قطع کرده‌اند که حتی آنان در آن شب همراه مسلم نبودند تا او را بمنزلی راهنمایی کنند؟! بدون تردید اگر رابطه مسلم بن عقیل با حبیب بن مظاهر و مسلم بن

→ طرح نقشه جنگ و مقررات سوق الجیشی از دست رفت. وهم ممکن است در قصر از ناحیه مسکن رومیها در کوچه باریک فرعی واقع شده بوده و در مواقع عادی از آن عبور و مرور نمیشده و مجموع کوچه و خانه‌های اطراف با درب دیگری به شاهراه ارتباط داشته و بنظر نمیآمده است چنانکه در شهرهای نظامی سابق معمول بوده است.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۷ و ارشاد مفید ص ۱۹۲

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۵

عوسجه و افراد فداکار دیگری که رهبران جنبش کوفه بودند قطع نشده بود در همان شب میتوانند یک جلسه سری تشکیل بدهند و امکانات خود را ارزیابی کنند و اگر امکانات اجازه بدهد روابط خود را با رؤسای کوفه برقرار سازند و ستاد جدیدی تشکیل بدهند و مبارزه را با اسلوب دیگری تعقیب نمایند و اگر امکانات اجازه تشکیل ستاد ندهد عده‌ای از سواران سلحشور و برگزیده را شبانه انتخاب کنند و با تفاق مسلم بن عقیل از کوفه خارج شوند و به امام حسین (ع) ملحق گردند و اوضاع جدید کوفه را بطور کامل برای امام توضیح بدهند .

آنچه مسلم است مؤرخان اسلامی که در قرن دوم هجری تازه شروع نوشتن تاریخ قیام حسین بن علی (ع) کرده‌اند نتوانسته‌اند بطور واضح همه جزئیات مربوط به جنبش مسلم بن عقیل را بدست آورند و بنویسند. مؤرخان نتوانسته‌اند این مشکل را حل کنند که :

چرا رابطه مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی و دهها نفر از شیعیان وفادار و با اخلاص امام حسین (ع) با مسلم بن عقیل قطع شد و در بحران اخیر کوفه چه وضع فوق العاده‌ای حکم فرما بوده است که مسلم بن عقیل تنه‌ها ماند و این یاران وفادار نبودند که او را راهنمایی کنند ؟^۱

آیا با این وضع تاریخ و مبهم میتوان مسئولیتی به عهده مسلم بن

۱- یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده است: انضباط لشکر در اثر شتابزدگی و ضعف فرماندهی بهم خورد و گرنه نمی‌بایست آنهمه مهلت تبلیغات به محصوران دارالاماده بدهند، گویا خود فرماندهان هم دست و پای خود را گم کرده و با بهت زدگی حتی مجال طرح نقشه نجات مسلم را نداشتند و هر کس بفکر نجات خویش بود.

عقیل گذاشت یا او را متهم بضعف و بی‌لیاقتی کرد؟ البته نه . از اینرو این کمال بی‌انصافی است که بعضی از نویسندگان این مرد مجاهد و فداکار را متهم بضعف و ناتوانی میکنند .^۱

مردم شناسی :

ممکنست کسی تصور کند که یکی از شرایط اساسی تشکیل حکومت ، مردم شناسی است باین معنی که رهبر انقلاب قبل از هر چیز باید روحیات و اخلاق مردمی را که باید در تشکیل حکومت تکیه گاه او باشند با دقت بررسی کند و بداند که آیا اکثریت آن مردم ثابت قدم و فداکارند یا متزلزل و دودل . و این خود روشن است که اگر اکثریت آنان مردمی دودل و متزلزل باشند اقدام به تشکیل حکومت به اتکای چنین مردمی پسندیده نیست ، و اکثریت مردم کوفه چنین بودند .

ولی این تصور درباره اکثریت مردم کوفه صحیح نیست و اینک بیان مطلب :

روحیه جامعه‌ها :

بررسی دقیق در روحیات و اخلاق جوامع انسانی و تحولاتی که در طول تاریخ در ملت‌های گوناگون بوجود آمده نشان میدهد که روح ملت‌ها دارای حالتی یکنواخت و غیر قابل تغییر نیست بلکه طبیعت انسانها انعطاف پذیر است و در صورت مساعد بودن شرایط میتواند در جامعه‌ها همه‌گونه تحول از قبیل: علمی، صنعتی، اخلاقی ، سیاسی بوجود آورد .

۱- پاورقی کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۱

وتحول سیاسی که معمولاً همراه با تشکیل حکومت است دارای شرائطی است که اگر آن شرائط، موجود باشد ممکن و ثمربخش خواهد بود:

۱- آمادگی افکار مردمی که باید حکومت جدید با نیروی آنان تشکیل گردد.

۲- لیاقت رهبری که باید حکومت بدست او تشکیل شود.

۳- ایمان مردم به لیاقت رهبر انقلاب تا آنجا که فرمان او را بپذیرند.

۴- متشکل شدن نیروهای مردمی که باید تکیه گاه حکومت جدید باشند.

اگر این شرائط، موجود باشد تشکیل حکومت امکان پذیر و ثمربخش خواهد بود و در این صورت میتوان حتی از مردم پراکنده ای که دارای اختلافات شدید محلی باشند نیروهای متشکلی بوجود آورد و اختلافات و پراکندگی ها را از بین برد.

يك مثال:

شاید در تاریخ عمومی جهان کمتر بتوان مردمی را یافت که مثل دو قبیله اوس و خزرج مدینه دارای دشمنی های ریشه دار و اختلافات شدید محلی بوده باشند، ولی همین مردم آن گاه که رهبری مثل پیشوای بزرگ اسلام یافتند زیر پرچم وی گرد آمدند و تحت رهبری آنحضرت نیروئی بوجود آوردند و با کمک نیروهای مهاجرین مکه، حکومتی را با اتحاد و یکپارچگی کم نظیری تشکیل دادند و از تشکیل حکومت، اوضاع

و احوال محیط بردشمنی های ریشه دار سابق غلبه کرد و رسول خدا توانست با قدرت حکومتی که از نیروی همین مردم پراکنده بوجود آمده بود در طول هشت سال سیطره اسلام را در سراسر جزیره العرب گسترش دهد.

وعلت این پیروزی درخشان این بود که شرائط تشکیل حکومت فراهم بود یعنی:

۱- مردم اوس و خزرج از جنگهای طولانی محلی خسته و رنجیده بودند و در جستجوی راه نجاتی بودند که آنان را از آن وضع مرگبار خلاص کند.

۲- رهبر لایقی مثل پیشوای بزرگ اسلام در صحنه تحول سیاسی ظاهر شد و ابتکار عمل را در تشکیل حکومت بدست گرفت.

۳- مردم به لیاقت رهبر خود ایمان داشتند.

۴- نیروهای پراکنده مردم تحت رهبری صحیح پیغمبر اسلام (ص) متشکل شد.

در چنین محیط مناسب و شرائط مساعدی بود که حکومت اسلام بدست رسول اکرم (ص) تشکیل شد و جامعه اسلامی شکل گرفت و جزیره العرب را تسخیر کرد.

روحیه مردم کوفه:

اختلاف و انحطاط مردم کوفه بیشتر از دو قبیله اوس و خزرج مدینه نبود، و با آماده شدن شرائطی که نام بردیم تشکیل حکومت و تغییر وضع محیط با نیروی مردم کوفه از هر جهت ممکن بود.

امیر المؤمنین (ع) باکمک همین مردم کوفه در جنگ جمل بر نیروهای عایشه و طلحه و زبیر پیروز شد.

و باکمک همین مردم کوفه در جنگ صفین تا آستانه پیروزی قطعی پیش رفت.

و باکمک همین مردم کوفه در جنگ نهروان نیروهای متعصب خوارج را درهم کوبید.

علی علیه السلام قبل از جنگ جمل آنکاه که مردم کوفه بیاری آن حضرت آمدند و در « ذی قار » بوی ملحق شدند آنرا ضمن خطبه‌ای بدینگونه تمجید میفرماید: « ای اهل کوفه! شما از کریم‌ترین و میانه‌رو-ترین مسلمانان هستید و روش شما عادلانه‌ترین روشها و سهم شما در اسلام از بهترین سهم‌هاست و از بخشنده‌ترین نژاد عرب میباشید. شما در دوستی پیغمبر (ص) و اهل بیت او از همه عرب محکم‌تر هستید و من بعد از خدا بشما اطمینان و اعتماد کردم که بسوی شما آمدم *أَنْتُمْ أَشَدُّ الْعَرَبِ وُدًّا لِلنَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ إِنَّمَا جِئْتُكُمْ ثِقَةً بَعْدَ اللَّهِ بِكُمْ* »

و نیز پس از جنگ جمل باشادی و خرسندی از همین مردم کوفه که دشمن را مغلوب کردند بدینگونه ستایش میکند:

« جَزَاكُمْ اللَّهُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ وَ دُعَيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ. » خداوند از جانب خاندان پیغمبر (ص) بهترین پاداش را بشما مردم کوفه بدهد که دعوت مرا اجابت کردید و فرمان مرا پذیرفتید.

۱- ارشاد ص ۱۱۸

۲- نهج البلاغه نامه ۲

يك نکته :

این مطلب بدین هر صاحب نظری می‌آید که چگونه امیر المؤمنین (ع) گاهی از مردم کوفه بدینگونه که شرح گذشت ستایش میکند، و گاهی آنرا مورد ملامت شدید خود قرار میدهد و از خدا میخواهد که بین آنحضرت و آنان جدائی بیندازد^۱ آیا این تناقض نیست؟

و همچنین امام حسین (ع) گاهی از مردم کوفه تمجید میکند و آنرا مورد عنایت مخصوص خود قرار داده درباره ایشان دعای خیر میفرماید که: *« فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنِيعَ وَ أَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَي ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ »*. از خدا خواستم که برای ما خیر و موفقیت پیش آورد و بزرگترین پاداش را بشما بدهد که زحمت کشیده‌اید تا خلافت اسلامی را بمرکز اصلی آن بازگردانید.

و گاهی آنرا مورد ملامت شدید خود قرار داده و میفرماید: *« تَبَا لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجَمَاعَةُ »*^۲ مرگ بر شما جمعیت. آیا این تناقض نیست؟ گمان میرود جواب این سؤال خیلی مشکل نباشد. زیرا ممکن است مردمی در شرائط مخصوصی از روی حقیقت و خلوص آماده فداکاری باشند. و همین مردم یا بعضی از آنان در شرائط مخصوصی ضعف و زبونی نشان بدهند و باعث بثمر نرسیدن فعالیت‌های امام شوند و در این زمان سزاوار سرزنش و توبیخ باشند^۳.

۱- نهج البلاغه خطبه ۲۵

۲- ارشاد ص ۲۰۰

۳- لهوف ص ۸۵

۴- چنانکه بعضی از مسلمانان در بیعت رضوان مورد ستایش قرآن کریم

قرار گرفتند ولی بهنگام تخلف از جیش اسامه مورد لعن رسول خدا (ص) واقع شدند.

بنابراین آنگاه که امیرالمؤمنین (ع) از مردم کوفه ستایش میکند بخاطر جانبازی و فداکاری آنان است و آنگاه که از آن مردم گله و شکایت دارد بخاطر سستی و بی وفائی آنان است .

و نیز امام حسین (ع) آنگاه که از مردم کوفه ضمن نامه ای ستایش میکند و درباره آنان دعای خیر میفرماید بخاطر آمادگی خالصانه آن مردم برای فداکاری و مبارزه با حکومت یزید است .
و آنگاه که آنانرا توبیخ و نفرین میکند بخاطر سستی و بی وفائی بعضی از آنان است .

توجه :

آنگاه که امام از مردمی تمجید میکند طبعاً این تمجید متوجه مردمی است که از روی خلوص آماده فداکاری شده اند نه افراد منافق یا سست عنصری که در میان هرامتی وجود دارند .

و نیز آنگاه که همان مردم را توبیخ میکند طبعاً این توبیخ متوجه آن عده ای است که منافق بوده یا سستی و زبونی نشان داده اند نه افراد با اخلاصی که شرائط نامساعد به آنان اجازه فداکاری نداده است .

و این مرسوم است : گاهی چیزی را که مربوط به بعضی از افراد مردمی باشد نسبت به همه افراد میدهند .

چنانکه حضرت موسی (ع) بقوم خود گفت : « **إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** » . شما بخودتان ظلم

۱- سوره بقره آیه ۵۳ . معنای صحیح آیه شریفه را در تفسیر «اطیب البیان»

ج ۲ ص ۳۴ ملاحظه فرمائید.

کردید که گوساله پرست شدید پس بدرگاه خدا توبه کنید و خود هاتان را بکشید (یعنی آنانکه گوساله پرست نشدند گوساله پرستان را بکشند) .

معلوم است که همه قوم موسی (ع) گوساله پرست نشدند ولی حضرت موسی به همه آنان خطاب کرد ، چون گوساله پرستان در بین آنان بودند .

و همچنین امام حسین (ع) وقتی که در دعای روز عاشوراء در باره مردم میگوید : « **فَانْهَمُ غَرُّوْنَا وَخَدَعُوْنَا وَخَدَلُوْنَا** » . آنان ما را فریب دادند و از یاری ما خودداری کردند . و نیز هنگامی که در ضمن خطبه روز عاشوراء میفرماید : « **فَانْهَمُ غَرُّوْنَا وَكَدَبُوْنَا** » . اهل کوفه ما را فریب دادند و بما دروغ گفتند . مقصود آن حضرت بعضی از مردم کوفه است نه همه آنان .

و همچنین امام سجاد علیه السلام که در ضمن خطبه اش در کوفه میفرماید : « **إِنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَيَّ أَبِي وَخَدَعْتُمُوهُ** » . شما مردم کوفه به پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید . منظورش همان افراد منافق است نه همه مردم کوفه .

و این نقص امام نیست که پس از تحقیق کامل ظاهر آراسته مردمی را حمل بر حقیقت کند و مصلحت خداوندی نباشد که از علم لدنی استفاده کند .

۱- مفاتیح ص ۱۶۵ چاپ اسلامیة صمن اعمال سوم شعبان.

۲- مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۸

۳- لهوف ص ۱۴۰

امیر المؤمنین (ع) در باره «مُنْدِرِ بْنِ جَارُودٍ» نماینده آن حضرت که گزارش خیانت وی به امام رسیده بود میفرماید: «ان صلاح ابيك غرني منك». خوبی پدرت مرا درباره تو فریب داد و ترا نیز مثل پدرت خوب پنداشتم.

و رسول خدا (ص) به ظاهر آراسته چند نفر که به دروغ می گفتند: ما از شرکت در جهاد معذوریم اعتماد کرد و اجازه داد که در جهاد شرکت نکنند. آیه نازل شد که: «عَفَى اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الْذَّبِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ»^۲ خدا ترا بیخشد چرا پیش از آنکه بطور کامل راستگویان را از دروغگویان باز شناسی به آنان اجازه ماندن دادی؟

نتیجه گفتار:

از آنچه گفتیم روشن شد این تصور که اکثریت مردم کوفه همیشه مردمی منافق و بی وفا بودند تصویری سطحی و بی ریشه است^۳ و در همه زمانها همه آنها چنین بوده و هستند که روحیه آنها تغییر پذیر و قابل انعطاف است و آنجا که شرائط، مساعد باشد میتوان ابتکار عمل را بدست گرفت و از مردم پراکنده نیروهای متشکلی بوجود آورد و حکومتی تشکیل داد و

۱- نهج البلاغه نامه ۷۱

۲- سوره براءت آیه ۴۳

۳- در اینجا تذکر این نکته لازم است که این جمله معروف: «الْكُوفِيُّ لَأَيُّوفِي». اهل کوفه وفا ندارند که معنای عموم و استمرار میدهد در هیچیک از مدارک تاریخی دیده نشده مگر در کتاب گمراه کننده «نور العین» اسفرائینی ص ۲۰ و این کتاب پرازدروغ و افسانه است.

اصلاحات همه جانبه ای را در شئون حیاتی اجتماع آغاز کرد.

امام حسین علیه السلام بر اساس همین فکر آنگاه که شرائط تشکیل حکومت از هر جهت فراهم شد یعنی:

۱- مردم از ظلم و ستم بنی امیه بستوه آمده و در جستجوی راه نجاتی بودند.

۲- رهبر لایقی مثل فرزند پیغمبر (ص) در صحنه تحول سیاسی ظاهر شد.

۳- مردم به لیاقت این رهبر ایمان داشتند.

۴- نیروهای عدالتخواه تحت رهبری مسلم بن عقیل بحال آماده باش در آمده بود.

در چنین شرائط مساعدی بود که امام حسین (ع) تصمیم گرفت علاوه بر امتناع از بیعت یزید با حمایت نیروهای عدالتخواه کوفه تشکیل حکومت بدهد و در سایه قدرت حکومت اصلاحات خود را شروع نماید، و در این زمان اکثریت مردم کوفه از تهل خواهان حکومت حسینی بودند نه از روی نفاق.

دو شاهد تاریخی:

۱- از حادثه کربلا چند سالی پیش نگذشت که همین مردم کوفه به رهبری «سُلَیْمَانِ بْنِ صُرْدٍ» دست به انقلاب زدند و چند هزار نفر از آنان با کمال صمیمیت در این راه فداکاری کردند و کشته شدند.

۲- «مُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَیْدَةَ» با کمک همین مردم کوفه حکومتی تشکیل داد و بر قسمت وسیعی از کشور اسلامی مسلط شد. و بی شک علاقه و اخلاص

مردم کوفه نسبت به امام حسین (ع) صدها برابر بیش از علاقه آنان به سلیمان بن صُرد و مختار بود بلکه اطاعت مردم کوفه از سلیمان بن صُرد و مختار نیز بخاطر عشق و علاقه به امام حسین (ع) بود.

و اینکه مردم کوفه در انقلاب کوفه از ابن زیاد شکست خوردند بیشتر بعلت این بود که پیش از آنکه بر کوفه مسلط شوند غافلگیر شدند، چنانکه خود مسلم بن عقیل رضوان الله علیه غافلگیر شد. و چنانکه نیروهای پیغمبر اکرم (ص) در جنگ احد غافلگیر شدند. و اگر مردمی یا رهبر مردمی بعلت غافلگیر شدن شکست بخورند مورد ملامت نخواهند بود.

تصور صحیح :

تصور صحیح درباره مردم کوفه اینست که آنان چهار دسته بودند:

۱- پیشقدمان با اخلاص از قبیل «حبیب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه»

که جنبش کوفه را بوجود آوردند.

۲- مردم ساده و پیرو که از روی علاقه و اخلاص به مسلم بن عقیل

ملحق شدند و این دو دسته جمعیت انبوهی از یاران امام حسین (ع) را تشکیل میدادند.

۳- يك عده معدود منافق و خدعه کار از قبیل «عمرو بن حجاج».

و در هر قیامی عده ای منافق وجود دارد چنانکه در اصحاب رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) وجود داشت.

۴- يك عده سست عنصر و زبون. و این دودسته از نظر عدد بر یاران

با اخلاص امام فزونی نداشتند، بلکه میتوان گفت: آن دودسته با اخلاص،

اکثریت یاران امام را تشکیل میدادند.

ضمناً تذکر این نکته مناسب است که اگر امام پیروزمندان وارد کوفه میشد همان افراد منافق یا زبون نیز به پیروی از وضع محیط از یاران آنحضرت بودند و قسمتی از نیروهای وی را تشکیل میدادند.

آیا سرانجام پیروز میشد؟

گاهی این سؤال پیش می آید که اگر امام حسین (ع) در آن شرائط مساعد کوفه را تسخیر میکرد آیا پس از تسخیر کوفه میتواند در مقابل حکومت مرکزی شام بایستد؟ و آیا میتواند در برابر دولت یزید آنقدر مقاومت کند تا سرانجام پیروز گردد؟

در اینجا باید گفت: اگر امام در آن شرائط مساعد کوفه را تسخیر

کرده بود میتواند در مقابل حکومت یزید مقاومت کند و سرانجام پیروز گردد. و اینک توضیح مطلب:

۱- چون از طرفی «عبدالله زبیر» در همان ایامی که امام حسین (ع)

در مکه توقف داشت در حجاز نیروئی بوجود آورده و شورشی برپا کرده بود.

و از طرف دیگر در سرحدات دشتی و دیلم شورش دیگری برضد

حکومت یزید بوجود آمده بود^۲. و بدون تردید مقدار زیادی از وقت

و نیرو و بودجه دولت یزید برای آرام کردن این دو شورش مصرف میشد.

در این شرائط امام حسین (ع) که فرضاً کوفه را تسخیر کرده و نیروهای ملی

بصره هم با آنحضرت ملحق گشته بودند و نیروهای دیگری که در سایر

۱- کامل ابن اثیر ۴ ص ۱۹

۲- ابوالشهداء ص ۱۱۴

استانهای عراق در شرف تکوین بود ، آماده پشتیبانی امام شده بودند. در چنین شرائطی امام حسین (ع) با کمال قدرت در مقابل حکومت لرزان یزید میایستاد و بتدریج نیروهای در شرف تکوین را جذب میکرد و ارتشی قوی تر از ارتش یزید تشکیل میداد .

۲- همد میدانند که شخصیت امام حسین (ع) خیلی عظیم تر و محبوب تر از عبدالله زُبَیر بود و از این رو تا وقتیکه امام در مکه بود عبدالله زُبَیر تحت فشار افکار عمومی ناچار بود بحضور آنحضرت بیاید^۱ .

در جائیکه عبدالله زُبَیر که شخصیتش از امام ضعیف تر بود بتواند در مقابل حکومت یزید بسختی مقاومت کند در این صورت بدون تردید امام حسین (ع) با آن شخصیت عظیم و محبوبیت بی نظیر پس از تسخیر کوفه بهتر از عبدالله زُبَیر میتواند در مقابل حکومت یزید مقاومت نماید و سرانجام حکومت یزید را در کام خود فرو برد و هضم کند و بالا اقل با کمال اقتدار در برابر آن بایستد .

بغداد یزید :

اگر چه مرگ یزید قبل از پیش بینی نمیشد ولی مقاومت مردانه حکومت حسینی در برابر حکومت یزید طبعاً باین نتیجه میرسید که :
پس از سه سال که یزید مرد و کشوری آشفته و پریشان پشت سر خود گذاشت و معاویه بن یزید از خلافت کناره گیری کرد و حکومت خاندان ابی سفیان متلاشی شد و مروان حکم تصمیم گرفت با عبدالله زُبَیر بیعت

۱- کامل ابن اثیر ۴ ص ۲۰

کند^۱ در این موقع شخصیت بزرگ و مقتدر حسین بن علی (ع) بود که میتواند با آن درایت و کفایت و محبوبیت بی نظیر خود زمام کشور آشفته اسلامی را بدست گیرد و مملکت را از هرج و مرج و آشفتگی نجات بخشد .

بدیهی است در چنین شرائطی ، شخصیت های دیگری مثل عبدالله زبیر نمیتوانستند در مقابل قدرت عظیم امام مقاومت کنند و ناچار تسلیم میگشتند یا ساکت میشدند و حسین بن علی (ع) زمامدار با اقتدار اسلام ، پیروزمندانه کشور را بسوی تکامل مادی و معنوی رهبری میکرد و چنانکه آرزوی رسول خدا (ص) بود جهان اسلام را به اوج عظمت میرسانید .

وحدت سیاسی :

بدیهی است اگر حکومت نیرومند اسلامی چنانکه دلخواه امام حسین (ع) بود تشکیل میشد چون زعامت کشور بدست سبط پیغمبر (ص) میافتاد و طبعاً بعد از او خاندان رسالت بودند که کشور عظیم اسلامی را رهبری میکردند و یک وحدت سیاسی نیرومند و ثمر بخشی بوجود میآمد ، و در این صورت کاملاً طبیعی بود که پس از گذشتن نیم قرن یا کمتر ، سراسر جهان اسلام تابع اهل بیت عصمت میشدند ، و این همان حقیقت تشیع است .

آنگاه این شکاف و اختلاف زیانبار که منشأ اصلی آن سقیفه بود از میان برداشته میشد و دیگر دو گروه متضاد بنام شیعه و سنی وجود نداشت و از این راه اینهمه ضرر به بد اسلام وارد نمیکشت. و در حقیقت ، امام حسین (ع) زیانهای را که حکومت های سابق خصوصاً حکومت ضد اسلام پسر

۱- کامل ابن اثیر ۴ ص ۱۴۵ و «الاجبار الطوال» ص ۲۰۹

ابی سفیان در طول پنجاه سال بر اسلام وارد ساختند جبران میفرمود .
پس باید گفت: بوجود آمدن يك وحدت سیاسی و از بین رفتن اختلافات
مسلکی و مذهبی که ریشه آنها اختلاف در حکومت و خلافت بود از آثار
نمر بخش و پرازش حکومت حسینی بود .

بکوفه نمیرفت :

از مجموع بررسیهایی که تا اینجا شد روشن گشت که امام حسین (ع)
وقتی بسوی کوفه حرکت کرد که از نظر اسباب عادی ، عوامل پیروزی
آن حضرت بیش از پنجاه درصد فراهم بود .
روی این حساب ، معلوم است که اگر از نظر مجاری طبیعی عوامل
پیروزی امام فراهم نمیشد آن حضرت بکوفه مسافرت نمیفرمود . اگرچه
این مطلب از بس روشن است احتیاج بدلیل ندارد ولی برای اطمینان قلب
خواننده بچند دلیل تاریخی اشاره میکنیم :

۱- آنگاه که امام حسین (ع) مسلم بن عقیل را برای تحقیقات
محلّی و بیعت گرفتن برای جهاد بکوفه فرستاد بوی دستور داد که اگر
مردم کوفه آمادگی ندارند فوراً بمکه مراجعت کن^۱ . بنا بر این اگر
مسلم بمکه مراجعت میکرد میگفت: مردم کوفه آمادگی ندارند امام بسوی
کوفه حرکت نمیفرمود .

۲- آنگاه که حسین بن علی (ع) مسلم را بنماینده خود بکوفه
فرستاد ضمن نامه‌ای که بوسیله مسلم برای مردم کوفه ارسال داشت
مرقوم فرمود :

۱- الاخبار الطوال ص ۲۱۰

« فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأَى مَلَئِكُمْ وَ ذَوِي الْحِجْبِي مِنْكُمْ عَلَيَّ
مِثْلَ مَا قَدِمْتُمْ بِهِ رُسُلُكُمْ أَقْدَمُ إِلَيْكُمْ وَ شَيْكَا إِنشَاءَ اللَّهِ فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا
الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَالذَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ وَالسَّلَامِ .^۱ اگر مسلم
ابن عقیل بمن بنویسد که بزرگان و خردمندان شما متفق گشته‌اند که
برای نجات از حکومت ظالمانه بنی امیه، حکومت عادلانه اسلامی را
بزعامت من تشکیل بدهند چنانکه نامه‌های شما گویای این مطلب بود
در این صورت من بمنظور اینکه خلافت را بمرکز اصلی خود بازگردانم
بزودی به کوفه خواهم آمد ، بجان خودم قسم ، زمامدار و رئیس حکومت
اسلامی فقط کسی است که بقرآن کریم عمل کند و بر اساس عدالت رفتار
نماید و بدین حق پای بند و علاقه‌مند باشد و السلام . »

مفهوم این نامه امام اینست که اگر مسلم گزارش مساعد ندهد و
نظر او مخالف گفته‌های شما باشد من بکوفه نخواهم آمد . در این صورت
بدیهی است که اگر مسلم بن عقیل با امام مینوشت که کوفه برای تشکیل
حکومت آمادگی ندارد آن حضرت از مکّه بسوی کوفه حرکت نمیفرمود .
۳- حسین بن علی علیه السلام در یکی از سخنرانیهای روز عاشورا
ضمن انتقاد شدیدی که از مردم کوفه میکند میفرماید :

«فَهَلَّا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ . تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيمٌ وَالْجَاشُ طَائِمٌ وَالرَّأْيُ
لَمَّا يُسْتَحْصَفُ؟! .^۲ وای بر شما چرا آنوقت که هنوز شمشیرها در نیام و دلها
آرام بود و ما تصمیم قطعی درباره حرکت بکوفه نگرفته بودیم مارا رها

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۳

۲- اجتهاد ص ۲ ص ۲۴ و مشیر الاحزان ص ۲۸ و مقتل خوارزمی ص ۲ ص ۶ و

تهذیب ابن عساکر ص ۳۳۳

نکردید ۱۴، یعنی اگر پیش از آنکه ما درباره سفر بکوفه تصمیم بگیریم
مارا رها میکردید و خبر میدادید که آماده پشتیبانی از ما نیستید بسوی
کوفه حرکت نمیکردیم .

از این سخن تأثر انگیز امام بخوبی معلوم میشود که اگر از نظر
مجاری طبیعی و اسباب عادی زمینه پیروزی آماده نبود آنحضرت بعراق
مسافرت نمیفرمود .

سؤال :

در اینجا سؤالی پیش میآید که : مگر ممکنست امام بپیروزی
امیدوار باشد و به آن نرسد ۱۴

جواب این سؤال اینست که پیغمبر و امام در فعالیتهای خود گاهی
به آنچه امید دارند میرسند و گاهی نمیرسند .

رسول خدا در جنگ احد امیدوار بود بردشمن غالب شود ولی با
اینکه در آغاز کار مسلمانان غالب شدند ، در آخر کار جریان حوادث
برخلاف امید آنحضرت بود و مسلمانان شکست خوردند و آنچه پیغمبر
خدا بدان امیدوار بود انجام نشد .

و نیز امیر المؤمنین (ع) امیدوار بود بر معاویه غالب شود و شام را
از دست او بگیرد . ولی برخلاف امید آنحضرت نه تنها شام از تصرف معاویه
در نیامد بلکه بعکس ، عمال معاویه مصر را اشغال نظامی کردند و محمد بن
ابی بکر نماینده امام را کشتند و آنجا را از قلمرو حکومت علی (ع)
خارج ساختند .

امیر المؤمنین (ع) ضمن اظهار ناراحتی شدید در این باره میفرماید :

« سُبْحَانَ اللَّهِ ! بَيْنَا نَحْنُ نَرْجُو ، أَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلَى مَا فِي آيَاتِهِمْ إِذْ
غَلَبُونَا عَلَى مَا فِي آيَاتِنَا ^۱ . چقدر مایه تعجب و تأسف است در حالی که ما
امیدوار بودیم سرزمین شام را از تصرف معاویه و عمال او در آوریم آنان
مصر را که در دست ما بود از تصرف ما در آوردند ! » .

امام حسین (ع) نیز با اینکه عوامل پیروزی بیش از پنجاه درصد
برایش فراهم شد و امید داشت کوفه را تسخیر کند برخلاف امید آنحضرت
جریان حوادث طوری شد که آنچه بدان امیدوار بود انجام نشد .

ولی نکته ای را که در اینجا باید تذکر داد اینست که پیغمبر و امام چه
با آنچه امید دارند برسند و چه نرسند راهی را که انتخاب میکنند صد
درصد صحیح است و اگر مغلوب هم بشوند از مرز حقیقت منحرف نگشته اند
چنانکه امام حسین (ع) بِفَرَزْدَقِ فرمود : « اگر ما غالب شویم چه بهتر و
اگر غالب هم نشویم از حقیقت دور نشده و تجاوز کار نخواهیم بود . » ^۲

این تصور از کجا است ؟

تا اینجا بحث بدینگونه تعقیب شد که از نظر مجاری طبیعی ، شرائط
پیروزی امام حسین (ع) فراهم شد آنگاه بقصد امتناع از بیعت و تشکیل
حکومت برای نجات اسلام بسوی کوفه حرکت کرد .

ولی از طرفی تصویری بین مردم شایع است که آنحضرت از همان
مدینه بقصد کشته شدن حرکت کرده و تا آخر کار در تعقیب همین هدف
بوده است ، بنابراین ما باید بدانیم این تصور از کجا و منشاء آن چیست ؟

۱- کشف المحجۃ ص ۱۷۴ و معادن الحکمه ج ۱ - ص ۳۴

۲- ارشاد ص ۱۹۹

منشاء این تصور، ظواهر بعضی از نقلهائی است که در کتب تاریخ و حدیث دیده میشود، از اینرو لازم است به بررسی این نقلها بپردازیم. ما در اینجا یکی از این نقلها را بررسی میکنیم و بقیه را در فصلی جدا در آخر کتاب مورد بحث قرار میدهیم.^۱

خطبه امام:

امام حسین علیه السلام ضمن خطبه‌ای فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا ضِبابَةٌ كَضْبَابَةِ الْإِنَاءِ وَخَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ الْآتِرُونَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَأَرَى الْمَوْتَ الْإِسْعَادَةَ وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا»^۲

این دنیا و محیط زندگی ما دگرگون شده و قیافه زشت خود را نشان داده و خوبیهای آن رفته و بیش از ته مانده‌ای و غیر از زندگی پستی چون چراگاه زیان‌آوری از آن باقی نمانده، نمی‌بینید به حق عمل نمیشود و از باطل خودداری نمی‌گردد شایسته است فرد با ایمان طرفدار حق در مرگ رغبت کند زیرا بنظر من با این اوضاع و احوال، مرگ جز سعادت نیست و زندگی با ستمکاران جز رنج و ملال نخواهد بود.

۱- چون بررسی نقلهائی که اشاره شد کاملاً جنبه فنی و تخصصی داشت و برای افرادی که با اصطلاحات علمی آشنا نیستند در وسط کتاب چون گرده‌ای سخت مینمود از اینرو آنرا برای آخر کتاب گذاشتیم.

۲- تحف العقول ص ۱۷۴ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۵ و سیر النبلاء ج ۳

این یکی از نقلهائی است که بعضی دلیل این دانسته‌اند که امام برای کشته شدن حرکت فرموده است.

طبق نقل طبری امام خطبه نامبرده را بعد از آنکه زیر نظر نیروهای مسلح خزین یزید قرار گرفت انشاء فرمود، و طبق نقل «سیر النبلاء» پس از آنکه عمر بن سعد به کربلا آمد و معلوم شد قصد کشتن آنحضرت را دارند ایراد کرد.

روی این حساب، این خطبه وقتی ایراد شده که حاکم عراق میخواسته امام را تسلیم بی‌قید و شرط خود گرداند یا بقتل برساند.

در اینجا میتوان گفت: مقصود حسین بن علی (ع) از اینکه میفرماید: «من مرگ را بجز سعادت نمی‌بینم» اینست که اگر عمال حکومت بخواهند ما را تسلیم بی‌قید و شرط خود گردانند و هر طور دلخواهشان باشد با ما رفتار کنند ما تسلیم نخواهیم شد و اگر در این راه کشته شویم این مرگ برای ما جز سعادت نخواهد بود زیرا اگر تسلیم شویم بفرض اینکه زنده بمانیم چنین زندگی که در آن محکوم او امر ستمکاران جبار باشیم جز رنج و ملالت نخواهد بود. بنابراین امام میخواهد مقایسه کند بین شهادت و بین تسلیم شدن و زیر نفوذ ستمکاران زندگی کردن.

و این مثل مقایسه‌ای است که یوسف صدیق (ع) بین زندان رفتن و بین تسلیم شدن در برابر خواسته بانوی عزیز مصر میکند و میگوید: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ». خدایا زندان رفتن در نظر من بهتر است از گناهی که این بانوان مرا بدان دعوت میکنند.

در اینجا یوسف صدیق نمیخواهد بفرماید: زندان مطلوب اصلی من است و برای آن فعالیت میکنم چون زندان برای هر کسی سخت و

رنج آور است، بلکه میخواهد بین زندان رفتن با آنهمه سختی که دارد و بین آلوده شدن به گناه بی عفتی مقایسه کند تا با این مقایسه، زشتی بی عفتی را بصورتی هر چه نامطلوب تر نشان بدهد. بنابراین یوسف میخواهد بگوید: زندان رفتن که نه مطلوب اصلی من است و نه مطلوب هیچ فرد دیگری، اگر با بدی گناه بی عفتی مقایسه شود باید گفت: زندان بهتر است. پس نمیتوان گفت: زندان رفتن، مطلوب اصلی یوسف بوده و برای آن فعالیت کرده است.

و از اینرو می بینیم خود یوسف برای رهایی از زندان فعالیت کرد و حتی به رفیق زندانی خود گفت: شرح حال مرا به سرپرست خود بگو. در اینجا کسی نمیتواند بیوسف اعتراض کند که زندان را خودت خواستی پس چرا برای رهایی از آن کوشش میکنی؟!^۱

امام حسین (ع) هم که میفرماید: من مرگ را بجز سعادت نمی بینم و زندگی زیر نفوذ و حکومت ظالمان جز ملالت نیست میخواهد مقایسه کند بین مرگ با همه تلخی که دارد و بین تسلیم شدن و زیر سایه ظلم زندگی کردن.

پس معنای سخن آنحضرت چنین میشود: مرگ که در نظر همه مردم سخت و رنج آور است، اگر با پذیرفتن حکم ظالمان و زندگی زیر نفوذ آنان مقایسه شود باید گفت: مرگ بهتر است، از اینجا بدانید که زندگی زیر پرچم ظلم چقدر سخت و رنج آور است که مرگ با همه سختی که دارد نسبت بچنین زندگی، سعادت محسوب میشود.

۱- تفسیر این آیه شریفه را با توضیح بیشتری در کتاب «جمال انسانیت» تفسیر سوره یوسف تألیف نگارنده ملاحظه فرمائید.

بنابراین مقصود اصلی امام اینست که تسلیم شدن در برابر عبیدالله زیاد و پذیرفتن حکومت ظلم را بصورتی هر چه زشت تر و نفرت آورتر مجسم کند، نه اینکه بخواهد بفرماید: مرگ مطلوب اصلی من است و برای آن فعالیت میکنم.

از آنچه گذشت روشن شد این فرمایش امام که: «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً» من مرگ را جز سعادت نمی بینم، دلیل این نیست که آنحضرت برای کشته شدن قیام فرموده و خطبه گذشته را نمیتوان بعنوان دلیلی برای این تصور بحساب آورد.

باز هم تأیید:

باز هم برای تأیید مطلب میگوئیم: اگر امام بقصد کشته شدن حرکت کرد پس چرا مسلم بن عقیل را بکوفه فرستاد؟! آیا میخواست مسلم را بکشتن بدهد؟

و چرا «قیس بن مسهر صیداوی» را از بین راه بکوفه فرستاد که بشارت ورود آنحضرت را بمردم بدهد؟! آیا میخواست قیس بن مسهر را نیز بکشتن بدهد؟!^۲

و چرا مسلم بن عقیل وقتی که گرفتار شد از محمد بن اشعث و عمر بن سعد خواست که به امام حسین (ع) بنویسند: بکوفه نیاید؟! مگر مسلم که محرم اسرار امام بود نمیدانست که آنحضرت برای کشته شدن

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۳

۲- ارشاد ص ۲۰۱

۳- ارشاد ص ۱۹۶

حرکت فرموده است ؟

حقیقت اینست که مسلم میدانست امام برای اینکه خود را به کشتن بدهد قیام نکرده بلکه او را به کوفه فرستاده تا روشن کند که شرایط برای تشکیل حکومت مساعد است یا نه از اینرو آنگاه که شرایط مساعد بود به آن حضرت نوشت: زودتر بسوی کوفه حرکت کند ولی آنگاه که اوضاع کوفه دگرگون شد و مسلم بن عقیل رضوان الله علیه گرفتار گشت درخواست کرد که به امام بنویسند: به کوفه نرود.

پس معلوم شد که:

۱ - اعزام مسلم بن عقیل به کوفه.

۲ - اعزام قیس بن مسهر از بین راه به کوفه.

۳ - درخواست مسلم از محمد اشعث و عمر سعد که به آنحضرت

بنویسند: به کوفه نرود

این هر سه دلیل این است که امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت فرموده است.

چند شاهد دیگر:

مناسب است باز هم چند شاهد دیگر که دلالت میکنند قصداً امام برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود بوده نه کشته شدن در اینجا ذکر کنیم:

۱ - یزید به ابن زیاد نوشت: «مسلم بن عقیل لشکر جمع میکند».

آیا مسلم برای مبارزه مسلحانه و برگرداندن خلافت بمرکز خود

۱ - ارشاد ص ۱۸۵

لشکر جمع می‌کرد یا برای کشته شدن امام ؟

۲ - ابن زیاد به غلام خود گفت: «این سه هزار درهم را به یاران مسلم بده و بگو: از این پولها برای جنگ با دشمن خود استفاده کنید».

آیا از این عبارت فهمیده می‌شود که مسلم قصد تشکیل حکومت حسینی داشته یا قصد کشته شدن ؟

۳ - مسلم بن عوسجه به غلام ابن زیاد که آمده بود پولها را به وی بدهد گفت: «من از اینکه بیاری اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده ای خوشنودم».

آیا مسلم بن عوسجه از اینکه غلام ابن زیاد (بظاهر) آمده تا در برگرداندن خلافت بمرکز خود امام را یاری کند خوشنود است یا از کشته شدن آنحضرت ؟

۴ - مسلم بن عقیل به ابو ثمامه صائدی دستور داد پولها را از غلام ابن زیاد بگیرد، چون ابو ثمامه امین صندوق اعانات و مأمور خرید اسلحه بود.

آیا ابو ثمامه صائدی که به دستور مسلم اسلحه می‌خرید این کار را برای جهاد با دشمن و برگرداندن خلافت بفرزند پیغمبر (ص) انجام می‌داد یا برای کشته شدن آنحضرت ؟

۵ - ابن زیاد به هانی بن عروه گفت: «تو مسلم را در خانه ات جا داده و برای او اسلحه و قشون تهیه کرده ای».

۱ - ارشاد ص ۱۸۶

۲ و ۳ - ارشاد ص ۱۸۷

۴ - ارشاد ص ۱۸۸

آیا این اسلحه و قشون که زیر نظر مسلم و باکمک هانی تهیه شده بود برای برافراشتن پرچم حکومت حسینی بود یا برای کشته شدن آن حضرت؟

۶- عبدالله یَقَطْرُ که ابن زیاد بوی گفت: از بالای بام قصر، حسین بن علی را لعنت کن بر بام قصر رفت و گفت: ای مردم امام حسین (ع) مرا فرستاده شما را دعوت کنم که اورا بر ضد ابن زیاد یاری کنید^۱.

آیا عبدالله یَقَطْرُ مردم را دعوت کرد که امام را برای غلبه بر ابن زیاد یاری کنند یا برای کشته شدن؟

۷- ابن زیاد آنگاه که مسلم بن عقیل را دستگیر کرد بوی گفت: «تو آرزوی چیزی را داشتی که خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نبودی.

مسلم گفت: اگر ما لایق آن نیستیم پس چه کسی لایق آنست؟ ابن زیاد گفت: یزید لایق آنست^۲.

آیا چیزی که مسلم آرزوی آن را داشته و ابن زیاد میگوید: یزید لایق آنست نه مسلم حکومت اسلامی است یا کشته شدن؟

۸- عبدالله بن مطیع به امام گفت: «اگر بخواهی چیزی که در دست بنی امیه است از آنان بگیری ترا میکشند»^۳.

آیا چیزی که در دست بنی امیه بوده و امام (ع) میخواست آنرا

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۰

۲- ارشاد ص ۱۹۶

۳- ارشاد ص ۲۰۱

بگیرد خلافت اسلامی بوده یا کشته شدن؟

۹- ابن عباس به امام گفت: «اگر مردم کوفه حاکم خود را کشته و دشمنان را بیرون کرده و بر او وضع، مسلطند در این صورت صلاح است شما به کوفه بروید نه در غیر این صورت»^۱.

آیا ابن عباس میخواست به امام بگوید: اگر مردم کوفه بر او وضع مسلطند آنگاه صلاح است شما برای قبضه کردن خلافت بروید یا برای کشته شدن؟

۱۰- علاوه بر همه اینها خود امام حسین (ع) میفرماید: «نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَأَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ»^۲. ما خاندان پیغمبریم و برای خلافت اسلامی از اینان شایسته تر هستیم».

۱۱- و نیز امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی میفرماید: «امام حسین (ع) مسلم را فرستاد که مردم را دعوت کند به بیعت و حکومت اسلامی تشکیل بدهد و حکومت فاسد را از بین ببرد»^۳.

آیا مطلبی که مورد قبول:

۱- امام حسین علیه السلام.

۲- امام خمینی بینانگزار جمهوری اسلامی ایران

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۷

۲- ارشاد ص ۲۰۵

۳- این مطلب را گروهی از مراجع تقلید قدیم مثل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم و بعضی از مراجع تقلید کنونی فرموده اند. همچنین جمعی از علمای معاصر در قم و طهران و استان فارس و کرمان و اصفهان و مازندران و گیلان و آذربایجان و پاکستان ضمن نامه های تقدیری که برای مؤلف فرستاده اند، همین مطلب را تصدیق و تأیید کرده اند.

- ۳- مسلم بن عقیل .
- ۴- ابو ثمامه صائدی .
- ۵- مسلم بن عوسجه .
- ۶- هانی بن عروه .
- ۷- ابن عباس .
- ۸- عبدالله بن مطیع .

۹- عبدالله یقظر است (که امام حسین (ع) میخواست خلافت را بمرکز خود برگرداند) به قبول نزدیک تر است یا مطلبی که از قرن ۷ هجری یعنی بعد از تألیف کتاب «لهوف» بطور کامل شایع شده (که امام بقصد کشته شدن حرکت فرموده است) ؟ داوری آن بعهده خود شما .
در اینجا بخش اول پایان می یابد ، و آنچه در این بخش گفته شد این بود :

اقدام حکومت یزید یک چیز بود : تهاجم بامام حسین (ع) و علت آن سه چیز بود : ۱- تثبیت حکومت ۲- عقده حقارت ۳- غریزه انتقامجوئی^۱ .

واقدم امام حسین (ع) دو قسمت بود :

- ۱- امتناع از بیعت یزید .
 - ۲- اقدام برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود .
- علت امتناع از بیعت شش چیز بود که سابقاً توضیح دادیم^(۲) و در میان آنها از همه مهم تر مسئولیت امام در برابر اسلام بود .

۱- علت شماره ۱ در ردیف علل غائی و شماره ۲ و ۳ در ردیف علل فاعلی

محسوب میشوند. (۲) در صغیر ۲۴ و ۲۵

و علت اقدام آنحضرت برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود چند چیز بود :

- ۱- وجود انحرافات اسلام شکن در دستگاه حکومت بنی امیه .
 - ۲- مسئولیت امام در مقابل حق مردم اسیر که میخواستند از ظلم حکومت خلاص شوند .
 - ۳- مسئولیت وی در مقابل قرآن مهجور شده و سنت فراموش گشته پیغمبر (ص) که در آن شرائط مساعد لازم بود بوسیله قدرت حکومت اسلامی زنده شوند .
 - ۴- مسئولیت آنحضرت در مقابل پیمان الهی که طبق فرمایش امیر المؤمنین (ع) خداوند از علمائی که قدرت بر تغییر حکومت ظلم دارند پیمان گرفته است که در برابر ظالمان شکمخواره آرام ننشینند و بفریاد مظلومان گرسنه و محروم برسند^۱ .
- بعملی که ذکر شد امام حسین علیه السلام در آن شرائط مساعد اقدام به تشکیل حکومت فرمود .

۱- نهج البلاغه خطبه ششقیه ۳